

روایتی از یک رابطه؛ رابطه ی حسین خان کسمایی و کوچک خان جنگلی

ناصر عظیمی



اشاره:

متن فشرده ی این مقاله هم زمان در کار مشترک بین سایت انسانشناسی و فرهنگ با مجله ی گیله وا چاپ رشت در شماره ی ۱۶۶ (خرداد و تیر ۱۴۰۰) آن مجله نیز منتشر می شود. اما به دلیل فضای محدود مجله در اینجا متن کامل و ویرایش شده آن انتشار می یابد.

طرح موضوع

حسین خان کسمایی، نویسنده، نقاش، شاعر، روزنامه نگار و مهمتر از همه مبارز پرشور مشروطه خواه، در تاریخ مشروطه ی گیلان و جنبش و انقلاب جنگل در گیلان نقش بسیار مهمی ایفاء کرده است. اما رابطه ی او با کوچک خان و به ویژه نفوذ معنوی او روی کوچک خان که در بسیاری موارد او را مراد خود می پنداشت تا کنون توجه اندکی را به خود جلب کرده و نوشته ی مستندی از روابط پایدار و وثیق بین آنان از آغاز تا پایان بر بستر تاریخ مشروطه و جنگل در دست نیست. حسین خان کسمایی در جنبش و انقلاب جنگل یکی از نظریه پردازان جنبش و از نزدیکترین یاران کوچک خان به ویژه پس از استقرار تشکیلات جنگلیان در کسما و گوراب زرمیخ و ژرفش جنبش و انقلاب جنگل از مرحله ی مبارزه علیه اشغال گری به مبارزه برای دستاوردهای مشروطه بود. به طوری که این همراهی و همسویی به کوچک خان کمک کرد تا او به تعمیق دیدگاههایش سرعت بیشتری بدهد. کوچک خان در این همراهی و همسویی با حسین خان کسمایی به تدریج از بخش سنتی تشکیلات جنگل فاصله گرفت و در کنار حسین خان کسمایی به مواضع جدیدی علاقه و توجه بیشتر نشان داد. این مقاله می کوشد به روابط کوچک خان و حسین خان کسمایی در بستر تاریخ گیلان در

جنبش مشروطه و جنبش و انقلاب جنگل از آغاز تا پایان پردازد و به طور ضمنی تاثیر این روابط را بر جنبش و انقلاب جنگل و سوگیری آن نشان دهد و همچنین به ابهام در تاریخ مرگ حسین خان کسمایی و ارتباط او با روستای سَقَالکَسَر (سالکسار) از روستاهای کنونی دهستان لاکان شهرستان رشت به پردازد. زود بگوییم که این نوشته تنها به طور بسیار موجز و فشرده به این موضوع های مهم پرداخته و تاکید دارد که مطالعه ی دقیق تر نیازمند یک پژوهش موردی جداگانه با تامل بیشتر است.

آشنایی اولیه و پیروی کوچک خان از حسین خان کسمایی

چنان که می دانیم کوچک خان در اوان جوانی از پیروان پر شور مشروطه خواهان در گیلان بود. او در جنبش مشروطه در گیلان در «انجمن روحانیون گیلان» عضو برجسته ای محسوب می شد که در راه مشروطه خواهی فعالیت می کرد و با وجود آن که از روحانیان این دوره در گیلان محسوب می شد اما با «مشروع خواهان» گیلانی به رهبری حاج ملا محمد خمایی میانه ای نداشت و بیشتر به رهبری سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی از رهبران این دوره ی مشروطه علاقه نشان می داد. این علاقه را حتا زمانی که بعد از کودتای لیاخوف - محمد علی شاه به تفلیس فرار کرد و در آن جا نامه ای به دوستان مشروطه خواهش در گیلان نوشت، فراموش نکرد (محمد علی گیلک ۱۳۷۱: ۱۲). با این حال از او هیچ موضع گیری علیه مشروع خواهان گیلانی در دست نداریم. به نظر می رسد که او گرایش مشروطه خواهی خود را بدون اصطکاک آشکار با مشروع خواهان رشت که این زمان در ایران زبازد عام و خاص بودند و ملا محمد خمایی رهبر این جریان را شیخ فضل الله نوری گیلان می نامیدند، دنبال می کرد.

اما کوچک خان در همین زمان به حسین خان کسمایی مشروطه خواه رادیکال گیلانی که او هم همانند کوچک خان در رشت ابتدا طلبه بود و این زمان لباس طلبگی را کنار گذاشته و در کسوت مشروطه خواهان رادیکال فعالیت می کرد، علاقه ی زیادی نشان می داد. حسین خان کسمایی در «مشروطه ی گیلانی» که بیشتر از جنبش انقلابی قفقازی متأثر بود تا از

گرایش جنبش مشروطه ی تهران^۱، به دلیل دانش وسیع خود در حوزه های گوناگون (به نسبت دیگر رهبران کمیته ی ستار) و دنیا دیدگیش به سطوح بالای رهبری این جنبش در کمیته ی ستار ارتقاء یافت. از نظر سابقه ی تحصیلات حوزوی او و کوچک خان هر دو با تحصیل در مدارس قدیمه ی رشت آغاز کرده بودند. به گفته ی جهانگیر کسمایی، فرزند حسین خان کسمایی، او در نجف حتا به درجه ی اجتهاد رسیده بود: «بدواً در مسجد جامع رشت و پس از آن در نجف اشرف به تحصیل علوم عربی و روحانیت اسلامی همت گماشت و مجتهد شد و پس از فوت پدرش از نجف به ایران [رشت] مراجعت کرد و در مسجد معروف به صالح آباد [در سبزه میدان] رشت، پیشنماز و امام جماعت و مشهور به آقا شیخ حسین کسمایی شد» (جهانگیر کسمایی ۱۳۲۶: ۷۱). تاریخ تولد او را از ۱۲۸۰ تا ۱۲۸۴ قمری (ابراهیم فخرایی - جهانگیر کسمایی) ذکر کرده اند.^۲ بدین ترتیب او بین ۱۰ تا ۱۵ سال از کوچک خان بزرگ تر بود. به نظر می رسد که او چند سالی پیش از اعلام فرمان مشروطه دچار تحول فکری شده، لباس طلبگی بیرون آورده با فراگیری زبان فرانسه، نخستین بار به پاریس مسافرت

^۱ . به همین دلیل نویسنده مایل است از جنبش مشروطه در گیلان با عنوان «مشروطه ی گیلانی» نام ببرد. این تاثیر به ویژه بعد از به توپ بستن مجلس و تشکیل کمیته ی ستار در گیلان بسیار برجسته می نمود. تمایل به جریان های قفقازی در مشروطه ی گیلان اگر چه پیش از به توپ بستن مجلس نیز تا حدود زیادی آشکار شده بود اما بعد از به توپ بستن مجلس و فرار رهبران مشروطه ی گیلان به باکو و تفلیس و به ویژه با تشکیل کمیته ی ستار که حسین خان کسمایی در سطوح بالای رهبری آن بود، آشکارتر و به جریانی غالب تبدیل شد و به «مشروطه ی گیلانی» تشخیص ویژه ای بخشید. فراموش نکنیم که اجداد حسین خان کسمایی نیز از قفقاز و از گرجستان بود و او اغلب به شهر تفلیس، سفر و گاه در آن دیار اقامت می کرد.

^۲ . متأسفانه یک زندگی نامه بر اساس شیوه ی درست علمی برای حسین خان کسمایی در دست نیست. پسرش جهانگیر که نزدیکترین فرد به او و خانواده اش بوده نیز در مجله ی یادگار، روایت های متناقض و گاه اشتباه از زندگی او به دست داده است. یادآوری کنیم که سال تولد جهانگیر کسمایی سال ۱۲۹۱ خورشیدی است و به هنگام مرگ پدرش حدود ۸ سال داشت (مصاحبه ی تلفنی با میترا راعی نوه ی دختری جهانگیر کسمایی) و بنابراین بیشتر اطلاعاتش از شنیده هاست و نمی دانیم دانش و آگاهی از تاریخ گیلان و مشروطه چقدر بوده است. ابراهیم فخرایی در حالیکه در کتاب «گزیده ادبیات گیلکی»، سال تولد حسین کسمایی را سال ۱۲۸۰ قمری نوشته (صفحه ی ۳۵)، در کتاب گیلان در جنبش مشروطیت، سال ۱۲۸۸ قمری یعنی هشت سال کوچک تر را سال تولد او اعلام کرده است! (فخرایی ۱۳۷۱: ۲۶۴). در رابطه با زندگی حسین خان کسمایی به طور معمول یکی از مشکلات اساسی در زندگی نامه نویسی سنتی از افراد مشهور، درهم ریختن ترتیب و توالی زمانی زندگی و فعالیت اجتماعی این افراد است که ارتباط متقابل و دیالکتیکی بین فعالیت و زندگی فرد با تحولات اجتماعی را به کلی مخدوش می نماید.

و پیش از فرمان مشروطه در سال ۱۳۲۴ قمری یعنی زمانی که حدود چهل سال داشته به رشت بازگشته و چنان که می دانیم جزو مشروطه خواهان رادیکال بوده است (رایینو ۱۳۶۸: ۲۳-۲۴).^۳ پس از کودتای محمدعلی شاه - لیاخوف و برانداختن مشروطه و بگیر و ببندهای شدید سردار افخم حاکم مورد نظر محمد علی شاه در گیلان به شهر تفلیس یعنی جایی که اجداد او از آن دیار بود، فرار کرده و در تشکیل کمیته ی ستار با کمک سردار محیی و میرزا کریم خان رشتی و سپس فتح تهران نقش محوری داشته است.

نامه ای از کوچک خان پس از فرار به تفلیس بعد از کودتای محمد علی شاه و برانداختن مشروطه و مجلس از شهر تفلیس در دست است که در آن، کوچک خان عشق و علاقه به حسین خان کسمایی را در همان زمان مشروطه و حتا پیش از عضویتش در کمیته ی ستار به خوبی آشکار می کند. این علاقه چنان بود که او در آن نامه که محمد علی گیلک دستنویس آن را در دست داشته به نوشته ای از حسین خان کسمایی که گویا قرار بود به زودی در روزنامه ی «ملانصرالدین» چاپ تفلیس منتشر شود، ارجاع داده و ضمن حسرت از بی عملی مردم در مقابل استبداد محمد علی شاهی، نوشته است که به مانند «گروه مرده» ی حسین خان کسمایی در داستان «آقا عمو» نباشیم: «... [آیا] سزاوار است با این حال [در چنین شرایطی] چون مردان پشت خمیده و زنان سالخورده در دل‌های شب از خواب غفلت بیدار شده، دست کوتاه بدامن صاحبان حضرت رب الارباب دراز و از آنها بخواهیم که پریشانی های ما را رفع کنند یا خود، «گروه مرده» و جزو آنان باشیم[؟]. اگر بخواهید معنی «گروه مرده» را صحیحاً مسبوق باشید، چند یوم دیگر رجوع به جریده فریده یگانه وطن پرست فرزانه ملانصرالدین ملقب به «آقا عمو» فرمائید. در آنجا آقای میرزا حسین خان کسمایی داد دانش داده و گروه مرده را بخوبی تشریح کرده است...» (گیلک، پیشین: ۱۱).^۴ این ارجاع به مقاله ای از حسین

^۳ . «ویکی فقه» که تاریخ بازگشت او را بدون ذکر ماه قمری در سال ۱۳۲۴ ذکر کرده، تاکید نموده که پیش از اعلام فرمان مشروطه او وارد رشت شده است (<http://wikifeqh.ir>، میرزا حسین کسمایی). اگر این گفته درست باشد او باید قبل از ماه جمادی الثانی سال ۱۳۲۴ قمری وارد رشت شده باشد. زیرا ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ خورشیدی با نیمه ی جمادالثانی ۱۳۲۴ قمری برابر است.

^۴ . مجله ی «ملانصرالدین» از ۷ آوریل ۱۹۰۶ (۱۷ فروردین ۱۲۸۵ خ) در شهر تفلیس منتشر می شد(فرهاد دشتکی نیا ۱۳۹۶: ۳۲). این مجله بر طبق مجوز نشر از «کمیته سانسور و مطبوعات قفقاز» در تفلیس، اجازه ی انتشار مقاله ها، نقدهای

خان کسمایی که هنوز منتشر نشده بود، نشانه‌ی آن است که او احتمالاً در تفلیس با کسمایی روابط بسیار نزدیک داشته و از نوشته‌های در دست انتشارش نیز مطلع بود. یادآوری کنیم که بنا به گفته‌ی جهانگیر کسمایی، پدرش حسین خان کسمایی نیز این زمان فرار کرده و در شهر تفلیس بود (جهانگیر کسمایی ۱۳۲۶: ۷۴).

بنا به یک اطلاع، حسین خان کسمایی و کوچک خان در آستانه‌ی به توپ بستن مجلس در ۲ تیرماه ۱۲۸۷ خورشیدی نیز در مبارزه بر علیه استبداد محمد علی شاهی همراه و همگام هم بودند. می‌دانیم که با شایعه‌ی کودتا علیه مجلس، مجاهدین رادیکال مشروطه در گیلان با جمع‌آوری دسته‌های مجاهد تحت عنوان اردوی ملی، راهی تهران شدند تا از مشروطه خواهان تهران حمایت کنند ولی درست در روز ۲ تیرماه ۱۲۸۷ که تا نزدیکی رودبار رسیده بودند، خبر رسید که در تهران کودتا شده و مشروطه برافتاده است. «ویکی فقه» که زندگی‌نامه‌ی کوتاهی از حسین خان کسمایی منتشر کرده می‌نویسد که حسین خان کسمایی و کوچک خان در این اردو کشتی ملیون به تهران همراه هم بوده و تاریخ بازگشت آنان به رشت را ۲۸ جمادی الاول ۱۳۲۶ قمری (۲ تیر ماه ۱۲۸۷ خورشیدی) ذکر کرده است (ویکی فقه، همان).

اگر سخنان جهانگیر کسمایی درست باشد که حسین خان کسمایی پس از به توپ بستن مجلس به تفلیس فرار کرده و در آن جا همراه دیگر فراریان گیلانی بوده (که منابع دیگر نیز آن را تایید می‌کنند)، به احتمال زیاد کوچک خان که همان زمان در تفلیس حضور داشته با او در تماس بوده و از اندیشه‌های او در شرایط بحرانی و خشم و خروشی که از جریان ضد مشروطه و به ویژه حامیان آن در گیلان و ایران نزدیک همه‌ی فراریان از استبداد صغیر و مشروعه

تخصصی، کارتون، شعرهای فکاهی، حکایات طنزآمیز و... را داشت (وحید ضیایی ۱۳۸۷). مهمترین نویسنده‌ی این مجله «جلیل محمد قلی زاده» (جلیل نخجوانی) بود که با نام‌های مختلفی مطالب خود را انتشار می‌داد و از جمله با امضای «ملانصرالدین» یعنی به نام مجله می‌نوشت (فرهاد دشتکی نیا، همان). جلیل محمد قلی زاده که پدری ایرانی داشت با انقلابیون مشروطه‌ی ایران ارتباط وثیقی برقرار کرده و از آنان حمایت می‌نمود. این مجله که این زمان به زبان ترکی و با رسم الخط عربی می‌نوشت به نظر می‌رسد پس از به توپ بستن مجلس، مقاله‌ی حسین خان کسمایی را با عنوان «آقا عمو» چاپ کرده و یا در صدد بوده چاپ کند.

خواهان در این زمان وجود داشت، سیراب شده و به توافق نظری واحدی در مبارزه رسیده باشند. شاید بتوان گفت که کوچک خان بیرون آوردن لباس طلبگی خود را که می دانیم پس از این سفر صورت گرفته، از حسین خان کسمایی در هم نشینی در تفلیس و تاثیر از او الگوبرداری کرده باشد. در هر حال این ارادت کوچک خان به حسین خان کسمایی که اولین تظاهر کتبی و آشکار آن را در نامه از تفلیس به دوستانش در رشت می بینیم در سال های بعد به دوستی نزدیک و ارتباط تشکیلاتی در کمیته ی ستار رشت و سپس در تشکیلات جنگلیان آشکارتر نمود.

کوچک خان در کمیته ی ستار در کنار حسین خان کسمایی

در مورد این که کوچک خان چه زمانی از تفلیس به گیلان بازگشته، خبر دقیقی در دست نیست. دوست نزدیکش محمد علی گیلک تنها می نویسد که پس از بازگشت از تفلیس به رشت با افرادی که از قفقاز به گیلان آمده بودند، یعنی اعضای کمیته ی ستار همکاری می کرده است: «بعد از مدتی اقامت در تفلیس، وقتی عرصه معیشت بر او تنگ شد، ناچار معاودت به گیلان کرده و در خفا به ادامه عملیات [در کمیته ی ستار] مشغول گردید» (گیلک، همان: ۱۴). می دانیم که او عضو کمیته ی ستار بوده و در کنار حسین خان کسمایی یعنی یکی از رهبران اصلی کمیته ی ستار در رشت با مشروطه خواهان رادیکال همکاری می کرد. در جدول «شرح خرج کمیته ستار» می بینیم که ۱۵۰ تومان هزینه که احتمالاً به عنوان هزینه ی یک گروه مجاهدی که او در حمله به تهران رهبری می کرد به نام او پرداخت شده است (محمد روشن ۱۳۶۸: ۲۷۹). در « صورت مخارج کمیسیون جنگ» نیز نام او را با عنوان « آقا میرزا کوچک» می بینیم اما مبلغی ذکر نشده است (همان: ۳۰۵).^۵ می دانیم که در کمیسیون جنگ کمیته ی ستار، حسین خان کسمایی از مسئولان اصلی بوده است. به نظر می رسد در روزهای آخر جنگ برای تصرف تهران یعنی پس از تصرف قزوین، حسین خان کسمایی، کوچک خان را به رشت فراخوانده و او را عضو کمیسیون جنگ کرده است.

^۵ . در این جدول، صورت مخارج حمله به تهران از محرم سال ۱۳۲۷ هجری قمری (اسفند ۱۲۸۷ خورشیدی) تا پایان حمله و پیروزی مجاهدین، به صورت دقیق، تدوین و تنظیم شده است (نگاه کنید، محمد روشن: جدول پیوست کتاب).

اولین بار پس از آمدن از تفلیس، سراغ کوچک خان را در کودتای انقلابی رشت بر علیه سردار افخم حاکم گیلان از «حسن اعظام قدسی» می‌گیریم که در روز کودتا، یعنی ۱۶ محرم ۱۳۲۷ ق (۱۹ بهمن ۱۲۸۷ خ) همراه مجاهدین کمیته ی ستار در شهر رشت فعال بوده است. حسن اعظام قدسی در خاطراتش که مربوط به روز حادثه ی کودتای انقلابی رشت یعنی ۱۹ بهمن ۱۲۸۷ خورشیدی توسط کمیته ی ستار است، خبر می‌دهد که او در دسته ی مجاهدین گیلانی به فرماندهی «فرمانده محمودخان» بوده است. قدسی که به هنگام حمله ی مجاهدین کمیته ی ستار در عمارت حکومتی گیلان که به فرماندهی حسین خان کسمایی مورد حمله قرار گرفت، حضور داشت و زخمی شده و در بیمارستان تحت مداوا بود، می‌گوید که فرمانده محمودخان که او را پیش‌تر می‌شناخته، به همراه کوچک خان به دیدنش آمده بودند: «در این اثنا، محمودخان [یکی از فرماندهان اصلی مجاهدین کمیته ی ستار در رشت] آمد با میرزا کوچک خان و چند نفر دیگر و از حال و وضعیت من خیلی متأثر شد» (اعظام قدسی ۱۳۴۲: ۲۳۴). محمودخان بعدها در حمله به تهران برای به زیر کشیدن استبداد محمدعلی شاهی یکی از ده فرمانده ی اصلی اردوی ملی مجاهدین گیلانی بود.

پس از کشته شدن سردار افخم (بالاخان) و تصرف گیلان به دست مشروطه خواهان، کمیته ی ستار که حالا اردوی ملی نامیده می‌شد، بلافاصله تصمیم گرفت که مجاهدین مشروطه ی گیلانی برای به زیر کشیدن استبداد صغیر رهسپار تهران شوند. از اوایل اسفند ۱۲۸۷ حرکت به سوی تهران آغاز شد. کوچک خان در یکی از دسته ها به عنوان رهبر یک گروه مجاهد، همراه مجاهدین مشروطه راهی تهران شد. ابوالقاسم کسمایی که از مجاهدین گیلانی و در حمله به تهران جزو حمله کنندگان بود و نیز سابقه ی دوستی با کوچک خان داشت، در خاطراتش در باره ی کوچک خان می‌نویسد که کوچک خان که این زمان «آقا میرزا کوچک» نامیده می‌شد به همراه او و حسین خان کسمایی در این نبرد شرکت داشت: «همدیگر را در ایام مجاهدت [مشروطه‌خواهی] می‌شناختیم. ایشان [کوچک خان] هم در اردوی سپهسالار [سپهدار تنکابنی] با مرحوم [حسین خان] کسمایی بودند» (ابوالقاسم کسمایی، ۱۳۸۰: ۶۵). نمی‌دانیم منظور ابوالقاسم کسمایی از این که او با مرحوم حسین خان کسمایی بود، چیست. چون حسین خان کسمایی در این اردو کشتی جزو ده فرمانده ی میدان جنگ اردوی ملی در این حمله نبود. زیرا او در رشت از مسئولان اصلی کمیسیون جنگ بود که مسئولیت مهم سازماندهی و تدارکات جنگی مجاهدین مشروطه ی حمله کننده به

تهران را به عهده داشت. به نظر می‌رسد که پس از تصرف قزوین و حمله‌ی نهایی به تهران، حسین‌خان کسمایی نیز به گروه مجاهدین پیوسته و سلاح به‌دست گرفته و در حمله‌ی نهایی به تهران نیز در کنار کوچک‌خان مشارکت داشته است. به ویژه این که می‌دانیم کسمایی در تصرف قزوین در میدان جنگ نبود ولی کوچک‌خان در قلب این نبرد حضور داشت و از همان شهر رویداد تصرف قزوین را به حسین‌خان کسمایی طی نامه‌ای گزارش کرده است.

از روی گزارشی که کوچک‌خان از قزوین و پس از تصرف این شهر به دست مجاهدین مشروطه به حسین‌خان کسمایی در رشت نوشته (که به آن خواهیم پرداخت)، به میزان ارادت ویژه‌ای که این زمان او به حسین‌خان کسمایی داشت می‌توان پی برد. چنان‌که در نامه از تفلیس هم از ارادت خود به حسین‌خان سخن گفته بود. این نزدیکی تا حدود زیادی نشان می‌دهد که کوچک‌خان دست کم پس از کودتای محمدعلی شاه و بازگرداندن استبداد مطلقه‌ی سلطنت و سپس رادیکالیزه شدن جنبش مشروطه‌خواهی در سراسر ایران و به ویژه رادیکال شدن جنبش در گیلان و تبریز و همین‌طور پس از این که هر دو به تفلیس فرار کرده و در فضای نسبتاً آزاد سیاسی آن دیار با هم بودند، کوچک‌خان بیش از پیش از حسین‌خان کسمایی تأثیر پذیرفته و ارادتش به او افزون‌تر شده است. پیدا بود که بعد از برافتادن مجلس در کودتای لیاخوف – محمدعلی شاه، رهبری محلی جنبش مشروطه به دست افرادی از نوع رهبران جدید چون حسین‌خان کسمایی افتاده بود که می‌توانست پیروان مشروطه خواه پرشوری چون کوچک‌خان را جذب خود کند.^۶

^۶. از نظر نویسنده پس از کودتای محمدعلی شاه علیه مشروطه و بازگرداندن استبداد سلطنت مطلقه و آغاز مرحله‌ی دوم جنبش مشروطه، نیروهای جدیدی دست‌اندر کار رهبری جنبش مشروطه در سراسر ایران و به ویژه در گیلان و تبریز مصدر کار شدند که به کلی با رهبران دوره‌ی نخست از نظر پایگاه اجتماعی و فرهنگی تفاوت بسیار داشتند. این نکته‌ای است که تا کنون به آن توجه اندکی شده و یا هیچ توجهی نشده است. ماشاء الله آجودانی که همه‌ی رهبران مشروطه‌ی ایرانی را به تقلیل دادن مفاهیم سکولار مشروطه‌ی غربی به مفاهیم شرعی متهم کرده و آن را عامل اصلی شکست مشروطه دانسته، به این نکته‌ی مهم توجه نداشته که در مرحله‌ی دوم مشروطه یعنی پس از کودتای محمدعلی شاه، رهبران این انقلاب در رشت و تبریز و اصفهان از سنخ کسانی چون حسین‌خان کسمایی، میرزا کریم‌خان رشتی، سردار محیی (در رشت) و در تبریز از نوع سید حسن تقی‌زاده و حیدرخان عمواوغلی و در اصفهان از نوع سردار اسعد بختیاری که همه جوان، سکولار و رادیکال و هیچ‌سختی با رهبران مرحله‌ی نخست نداشتند، به رهبری مشروطه ارتقاء یافتند. اما گویا اشاره به این رهبران، می‌توانست تز کانونی کتاب «مشروطه‌ی ایرانی» نویسنده را به زیر پرسش بگیرد! برای تفصیل این بحث نگاه کنید: ناصر عظیمی،

همدلی کوچک خان به حسین خان کسمایی در فتح تهران

چنان که گفته شد، کوچک خان در حمله به تهران و سقوط استبداد صغیر به ویژه در تصرف قزوین از مجاهدین فعال کمیته ستار بود. ارادت او به حسین خان کسمایی در نبرد نهایی با زهم بیشتر شد. به نظر می رسد که در شوق پیروزی در مسیر تهران خود را با زهم هر چه بیشتر به حسین خان کسمایی نزدیک تر می دید و تصور می کرد با رهنمودهای او به آرزوهایش نزدیک تر شده است. این زمان کوچک خان حدود ۲۷ سال و حسین خان کسمایی حدود ۴۰ سال داشت.

برای ارادت کوچک خان به حسین خان کسمایی در این زمان سندی از «روزنامه خیر الکلام» در دست است که در شماره ۴۷ مورخ ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۲۷ ق، (۱۷ اردیبهشت ۱۲۸۸ خورشیدی)، یعنی دو روز پس از تصرف قزوین به دست مجاهدین گیلانی، درج شده است. این سند نامه ای است که در این شماره ی روزنامه از کوچک خان به حسین خان کسمایی چاپ شده و کوچک خان از قزوین به رشت به طور ویژه در میان آن همه رهبران مجاهدین مشروطه ی گیلانی و کمیته ی ستار که در رشت اقامت داشتند به حسین خان کسمایی گزارش داده و او را «شمس المجاهدین ظهیر المله و الدین» نامیده و به گفته ی خودش با آن که دو روز بعد از تصرف قزوین و با تاخیر، خبر این رخداد جنگی که همراه با پیروزی بود را به سمع حسین خان کسمایی می رسانده، با زهم خود را مکلف به گزارشی از حادثه ی تصرف شهر قزوین به دست مجاهدین گیلانی به همراه دوست نزدیک این زمانش یعنی «اسکندر امانی» برای او ارسال کرده است:

«حضور مبارک شمس المجاهدین ظهیر المله و الدین، آقا میرزا حسین خان کسمایی روحی فدا:

معروض می دارد گرچه تاکنون فتح قزوین به سمع مبارک رسیده است ولی بنده باید به تکلیف خود عمل نماید.

لیله چهاردهم [ربیع الثانی سال ۱۳۲۷ قمری برابر ۱۵ اردیبهشت ۱۲۸۸ خ] یک ساعت از شب گذشته با عموم مجاهدین وارد قزوین [شدیم و] تا یک ساعت از ظهر گذشته، نایره جدال گرم [بود]. الحق همه مجاهدین داد مردانگی داده، عاقبت حاکم و مسیح خان با پسرش قاسم آقای قزاق با جمعی از طرفداران مستبدین گرفتار، دو عراده توپ شریینیل و دو سرپر و مقدار هزار و پانصد قبضه تفنگ سه تیر و ورندل با ذخیره زیاد در تصرف ملت [در آمد]. تلفات قشون دولتی زیاد [ولی] از طرف ملت سه نفر مقتول، هفت نفر مجروح [شدند]. عموم مجاهدین گیلان به سلامت -

تاریخ گیلان(از آغاز ورود شاه عباس اول به گیلان تا پایان انقلاب جنگل، فصل مشروطه)، انتشارات ایلیا و همچنین مقاله ی نویسنده با عنوان « اهمیت مشروطه ی گیلانی در نگاه فریدون آدمیت »، در

«کوچک» و «اسکندر» (خیرالکلام، مورخ ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۲۷ص ۳). در تصویر ۱، گروهی از مجاهدین مشروطه به رهبری کوچک خان را که به گفته ی ابراهیم فخرایی در زمان حمله به تهران و پس از تصرف قزوین برداشته شده است، مشاهده می کنید.

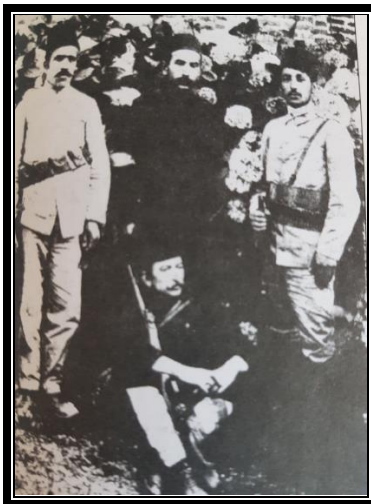


تصویر ۱. کوچک خان همراه با گروهی از مجاهدین مشروطه پس از حمله به قزوین در جریان فتح تهران و تصرف آن شهر در ۱۵ اردیبهشت ۱۲۸۸ خورشیدی (فخرایی ۱۳۷۱: ۲۱۰).

در باره ی فتح تهران توسط اردوی ملی مجاهدین که کسمایی نقش مهم و رهبری کننده در آن داشت، او احساس شورانگیز خود را در شعری معروف که در آن سرمتی و سرخوشی از نوشیدن باده ی پیروزی در این رخداد بزرگ تاریخی را به نمایش گذاشته شده آشکار کرده است: «جه آراشیم فاگیریم قزوین و طهرانه عمو / جه اوراشیم فُخوسیم، مُلک خراسانه عمو». در مصاحبه با آقای رحیم چراغی شاعر و پژوهشگر شعر و ادبیات گیلانی برای این مقاله، ایشان احتمال دادند که این شعر نه بلافاصله بعد از فتح تهران بلکه در زمان جنبش جنگل سروده شده است. ایشان به ویژه به پایان بندی این شعر از جانب کسمایی اشاره کردند که در آن کسمایی تصویری از روئین تن بودن کوچک خان به دست داده که ضربه پذیر نیست: «آسیابم من و گیلان همه خوردا کنم / اونکه می گازه دی نیشه، میرزا کوچکخانه عمو». می توان با این نظر تخصصی آقای چراغی موافق بود. زیرا از روی صورت هزینه ی کمیته ی ستار در حمله به تهران که پیش تر از آن یاد کردیم، نام کوچک خان در دوجا به صورت یکسان «آقا میرزا کوچک» آمده است و نه «میرزا کوچک خان» (نک: محمد روشن صفحات ۲۷۹ و ۳۰۵).

با این حال در این شعر سرخوشی و سرمتی حسین خان کسمایی پس از فتح تهران به خوبی توصیف شده است. کسمایی در همین دوران است که در کسوت انقلابی گری از نوع قفقازی، دست به خشونت های سیاسی می زند که نه لازم و نه قابل توجیه بود. در تصویر ۲ او را در لباس یک مجاهد

و انقلابی از نوع قفقازی آن که برای نخستین بار چهره ای جدید از مشروطه خواهان ایرانی به نمایش می گذاشت، می بینیم که کمتر در پیش از آن دیده شده بود.



تصویر ۲. حسین خان کسمایی نشسته و مسلح و در لباس رزم به همراه دیگر مشروطه خواهان. به نظر می رسد که این تصویر پس از حمله ی کمیته ی ستار و کشتن سردار افخم در رشت در اواخر زمستان ۱۲۸۷ خورشیدی برداشته شده است که او را در لباس یک مجاهد مسلح می بینیم (تصویر از یقیکیان ۱۳۸۶: ۱۴۶).

همراهان یک تبعید پریش برانگیز!

حسین خان کسمایی و کوچک خان بعد از فتح تهران و پیروزی مشروطه خواهان در برانداختن استبداد مطلقه ی صغیر که بازگشته بود تا بنیان مشروطه و مجلس را براندازد، به اتفاق مورد غضب کنسول گری روسیه ی تزاری در رشت بودند و به همین دلیل در یک گروه مشترک قرار گرفتند که حضورشان در گیلان به صلاح ملک روسیه نبود!

پیدا بود که روسیه ی تزاری از اقدامات مجاهدین مشروطه ی گیلانی در فتح تهران و به زیر کشیدن محمد علی شاه دوست نزدیک روس ها در ایران، خشمگین و منتظر فرصتی برای وارد کردن ضربه ای به محرکان و مسببان آن بود. این فرصت در پاییز سال ۱۲۹۰ خورشیدی فراهم شد که این زمان نکراسف کنسول روسیه در رشت بود.^۷ اختلاف بر سر حضور شوستر آمریکایی در ایران به عنوان مدیر امور مالیه ی ایران بین دولت ایران و روسیه چنان بالا گرفت که روسیه برای اخراج او به دولت ایران اولتیماتوم داد و نیروهایش را به گیلان وارد کرد تا برای اجرای اولتیماتوم از طریق گیلان به تهران حمله کند. این دخالت عربان در امور مملکت، سخت مبارزان مشروطه ی گیلانی را نیز همانند نمایندگان مجلس شورای ملی برانگیخت. کانون های این مبارزه در گیلان بیشتر در دو شهر

^۷ . نکراسف از سال ۱۲۸۹ تا ۱۲۹۲ خورشیدی عهده دار کنسولگری روسیه ی تزاری در رشت بود.

رشت و انزلی بود که قوای روسی زیر نظر نکراسف، کنسول بی پروا و خشن روسیه در رشت در آن جولان می داد و دست به اقدامات خشونت بار و تحریک آمیز می زد و چنان که می دانیم در ادامه ی این اقدامات خشونت بار، در بهمن ماه ۱۲۹۰، در رشت و انزلی به ترتیب ۴ و ۳ نفر از مبارزان ضد اشغال روسیه را دستگیر و برای زهر چشم گرفتن از مبارزان ضد اشغال در گیلان در ملاء عام به جوخه ی اعدام سپرد! دو هفته پس از این اعدام ها، سفارت روسیه در تهران در یک حرکت تهاجمی دیگر، نامه ی تنظیم شده ی نکراسف را به وزارت خارجه ی ایران ارسال کرد که در آن اسامی ۴۰ نفر از مبارزان گیلانی ساکن رشت و انزلی ذکر شده و از دولت ایران درخواست می کرد که این افراد که روسیه آنان را مسبب «اغتشاش و اختلال و بی نظمی» می نامید به تبعید رفته و در گیلان حضور نداشته باشند! (اوسینکو ۱۳۹۵: ۱۵۴). ما می دانیم که این زمان حسین خان کسمایی در گیلان بوده و حتا در خرداد ماه ۱۲۹۰ خورشیدی هنوز با مجلس مشروطه خواه در تهران همکاری می کرده و به آن دل بسته بود و در نتیجه از طرف دولت به عنوان مامور سرکوب اشرار و متمردين، فرمانده ی یک گروه از سربازان داوطلب بود که در انزلی استقرار داشت. او در ۵ خرداد همین سال در نامه ای تلگرافی به خط خود به مجلس شورای ملی دوم نوشت و گله و شکایت کرد که با وجود جان فشانی ها در مشروطه و با وجود ماموریت دولتی در انزلی «هیچ توجهی به فدوی و سربازان داوطلب همراه» او نمی شود و در نتیجه به اعتراض نوشته است که استعفاء داده و دیگر هیچ مسئولیتی در این ماموریت نمی پذیرد (برای عین سند، نگاه شود: فریدون شایسته ۱۳۹۶).

پیدا بود که او به همراه کوچک خان در بستر مبارزه با روسیه ی اشغال گر در این زمان فعالیت می کردند. در نتیجه در میان آن چهل نفر تبعیدی، حسین خان کسمایی و کوچک خان نیز بودند که می باید به تاکید کنسول روسیه در گیلان و نامه ی ۲۱ بهمن ۱۲۹۰ خورشیدی سفارت روسیه در تهران به وزارت امور خارجه ی ایران، در گیلان حضور نداشته باشند و به اصطلاح تبعید و نفی بلد شوند.

حسین خان کسمایی که در جریان این مبارزات، خانه اش به دستور نکراسف مورد حمله قرار گرفته و غارت شده بود و همه جا نکراسف کنسولگری روسیه در رشت به دنبال او بود، به ناچار مخفیانه از گیلان فرار کرد و برای بار دوم به پاریس رفت (صدر هاشمی ۱۳۳۱: ۳۳۶). حسین خان کسمایی در این سفر تا سال ۱۲۹۳ خورشیدی در پاریس اقامت داشت و به نظر می رسد با شروع جنگ اول جهانی در اروپا و نا امن شدن آن منطقه، از طریق بغداد (و نه روسیه و یا قفقاز) به ایران بازگشت. کوچک خان نیز پس از اعلام تبعیدش به ناگزیر به تهران رفت و تا جنگ اول جهانی و تاسیس جنبش جنگل در این شهر باقی ماند.

جنبش جنگل؛ یاران پیشین بار دیگر در کنار هم

با شروع جنگ اول جهانی و آغاز جنبش و انقلاب جنگل، فرصتی فراهم شد تا حسین خان کسمایی در کنار کوچک خان قرار گیرد. اما چند سالی طول کشید تا کسمایی در جنگل حضور یابد. این تاخیر برای آن بود که جنگلیان در جنگ و گریز با ارتش تزاری اشغال گر، جای ثابتی نداشتند. اما با وقوع انقلاب فوریه روسیه در سال ۱۹۱۷ (بهمن ۱۲۹۵ خورشیدی)، جنگلیان شرایط جدیدی را در گیلان پیش روی خود دیدند. اگر چه دولت جدید روسیه هنوز از جنگ اول کناره گیری نکرده و ارتش خود را در ایران و گیلان به عنوان عضوی از کشورهای متفقین نگه داشته بود، اما دولت سوسیال دموکرات جدید روسیه با غلبه ی تفکر منشویکی با انقلابیون جنگل روابط حسنه ای برقرار کرد و در نتیجه جنگ و گریز جنگلیان با ارتش روسیه ی تزاری در گیلان تقریباً متوقف شد. از این رو جنگلیان از بهار سال ۱۲۹۶ خورشیدی برای نخستین بار یک منطقه ی آزاد شده در غرب و شرق گیلان به وجود آوردند. کسما و گوراب زرمیخ را به مرکز تشکیلات آموزشی و تبلیغی خود انتخاب کردند و روزنامه ی جنگل را در ۲۰ خرداد ۱۲۹۶ خورشیدی به مدیریت غلامحسین کسمایی (و نه آن گونه که برخی گفته اند حسین کسمایی) منتشر کردند.^۸ اما حسین خان کسمایی که این زمان در تهران ساکن بود و شهرتی در مشروطه خواهی و روزنامه نگاری به هم زده بود، بلافاصله خود را مستقیم به مقر جنگلیان در کسما و گوراب زرمیخ رساند و مانند بسیاری از مشروطه خواهان در کنار کوچک خان به فعالیت در تشکیلات جنگل که حالا در منطقه ی آزاد شده ی کسما و گوراب زرمیخ به وجود آمده بود، در کنار کوچک خان به صورت آزادانه به فعالیت پرداخت. این را حسین خان کسمایی در شماره دوم روزنامه ی جنگل (۲۷ خرداد ۱۲۹۶ خورشیدی) که حالا بعد از آمدن از تهران به مدیر مسئولی روزنامه نیز انتخاب شده بود، با نوشته ی کوتاهی تحت عنوان «اعتذار» (به مفهوم پوزش و عذر خواهی) اعلام کرده است. او می نویسد که: «چند روز قبل که از طهران به رشت معاودت کردم، چون چندین سال بود از

^۸ . لازم است یادآوری کنیم که در شماره ی نخست، روزنامه ی جنگل تنها یک مدیر داشت و آن غلامحسین کسمایی بود. از شماره ی دوم این روزنامه که در تاریخ ۲۷ خرداد ۱۲۹۶ انتشار یافت، روزنامه را دو مدیر اداره می کرد. حسین کسمایی به عنوان «مدیر مسئول» بود و اما غلامحسین کسمایی همچنان به عنوان مدیر روزنامه ی جنگل حضور داشت. این روال تا شماره ی سیزدهم به تاریخ ۲۴ ذی الحجه سال ۱۳۳۵ قمری برابر ۱۹ مهر ۱۲۹۶ خورشیدی ادامه یافت و از شماره ی چهاردهم به تاریخ دوم محرم ۱۳۳۶ برابر ۲۶ مهر ۱۲۹۶ خورشیدی نام حسین کسمایی را دیگر در روزنامه نمی بینیم و دو باره همانند شماره ی اول، روزنامه ی جنگل تنها یک مدیر به نام غلامحسین کسمایی داشت و این روال تا شماره ی ۳۱ تداوم یافت (نگاه کنید به روزنامه ی جنگل، به کوشش هادی میرزا نژاد موحّد و همکار ۱۳۹۷).

یار و دیار، مجبور به مفارقت اختیار کرده بودم، محض تجدید ملاقات، چند روزی در رشت متوقف شدم». او می نویسد که اگر چه در رشت با طبقات و عموم و رجال و محترمین ملاقات داشتم، «لیک قلباً نهایت شرمنده و منفعل بودم که موفق به بازدید نتوانم شد و به واسطه ضیق وقت و عزیمت فوری من به جنگل [در کسما]، این قرض به گردن من خواهد بود» (روزنامه ی جنگل، شماره ی دوم، سال اول: ۵).



تصویر ۳. دومین شماره ی روزنامه ی جنگل ۲۷ خرداد ۱۲۹۶ خورشیدی که در آن غلامحسین کسمایی مدیر و حسین خان کسمایی مدیر مسئول روزنامه معرفی شده است. این روال تا شماره ی سیزدهم روزنامه ادامه یافت. از نکات گفتنی این که او خود را با نام «حسین کسمایی» معرفی می کرد. کوچک خان نیز همه جا با نام «کوچک جنگلی» امضاء می کرد.

پیدا بود که با انتشار روزنامه ی جنگل، وجود او به عنوان یک روزنامه نگار حرفه ای در تشکیلات جنگل در کنار یار دیرینه اش کوچک خان نیاز بود و او حالا در اواخر خرداد ۱۲۹۶ خورشیدی و بعد از انتشار اولین شماره روزنامه ی جنگل خود را به جنگل رسانده بود. لازم است یادآوری کنیم که این زمان او عضو رسمی حزب دموکرات ایران شعبه ی رشت نیز بود که وارث اجتماعيون عاميون محسوب می شد. حضور او در تشکیلات جنگل به باور ما منشاء تغییراتی شد که نویسنده آن را تقابل «سنت» و «مدرنیته» در تشکیلات جنگل نامیده است. او در این تغییرات، کوچک خان را همراه خود داشت و بنابراین در این تقابل، کوچک خان در سویه ی مدرن این تشکیلات و در کنار حسین خان کسمایی قرار گرفته بود (نگاه کنید به: ناصر عظیمی ۱۳۹۹).

از زمان تشکیل جنبش جنگل در مردادماه ۱۲۹۴ خورشیدی تا بهار ۱۲۹۶ خورشیدی، یک دو قطبی کاملن مشخص در گیلان شکل گرفته بود که یک طرف آن دولت اشغال گر روسیه

ی تزاری و تا حدودی دولت مرکزی و در طرف دیگر جنگلی‌ها قرار داشتند. در این صف‌بندی مشخص و دو قطبی آشکار، تقریباً تمام مردم گیلان به دلیل رفتار خشن و مداخله‌جویانه و بی‌پروایی که کنسولگری روسیه و دولت روسیه از دوره‌ی مشروطه در گیلان داشت، در مجموع طرف جنگلی‌ها را گرفته بودند که یک‌تنه و با کمترین امکانات در مقابل این اشغال‌گری و اقدامات خشن کنسولگری روسیه‌ی تزاری ایستاده بودند. اما حالا با سقوط دولت تزاری روسیه و روی کار آمدن یک دولت میانه‌رو در این کشور پس از انقلاب فوریه و ترک خصومت علیه جنگلی‌ها از جانب دولت جدید روسیه، دیگر موضوع مبارزه با اشغال‌گری از بهار سال ۱۲۹۶ خورشیدی تقریباً در گیلان در درون تشکیلات جنگل تا حدود زیادی فروکش کرده و حتا منتفی شده بود. دولت ایران نیز آن‌گونه که جنگلی‌ها تحلیل می‌کردند دشمن تلقی نمی‌شد و تشکیلات دولتی نیز به استقرار خود در همان مرکز گیلان اکتفا می‌کرد.

بنابراین در بهار ۱۲۹۶ خورشیدی، ضمن آنکه صف‌بندی جدیدی از منظر جنگلی‌ها به وجود آمده بود، مواضع سیاسی آن‌ها نیز تغییر کرده و دست کم تا تابستان ۱۲۹۷ خورشیدی مسایل جدیدی در دستور کار جنگلیان در تشکیلات جنگل قرار گرفته بود که پیش‌تر دست کم این مسایل جدید کانونی نبود.^۹ در مقاله‌ای که حسین خان کسمایی در شماره ۴ روزنامه‌ی جنگل در تیرماه ۱۲۹۶ خورشیدی، یعنی اندکی پس از آمدن از تهران به کسما، تحت‌عنوان «افسانه‌ی پرشور» نوشته، تمام این مواضع جدید و صف‌بندی نوین را از منظر جنگلی‌ها یا دست کم از منظر بخش مدرن آن که کوچک‌خان نیز در همین جناح قرار داشت، بازتاب داده است (نک: حسین کسمایی، روزنامه‌ی جنگل، شماره چهارم، ۱۱ تیرماه ۱۲۹۶). به باور ما این مواضع همان مواضع حزب دموکرات ایران که این زمان به رهبری محمد تدین بود و توسط شعبه‌ی رشت آن نیز پشتیبانی می‌شد.

از این زمان تا یک سال، این تقابل سرانجام به تغییرات وسیعی در تشکیلات جنگل منجر شد که حسین خان کسمایی در کنار کوچک‌خان از عوامل اصلی و حتا مسبب آن شمرده شده است. نویسنده‌ی این سطور گزارش مفصل این تقابل را در کتاب «جنبشی که به انقلاب تبدیل شد» که در سال ۱۳۹۹ انتشار یافته، به تفصیل دست داده و در اینجا نیازی به تکرار

^۹ . از اواخر تابستان ۱۲۹۷ خورشیدی با اشغال گیلان به دست ارتش انگلیس، موضوع رفع اشغال نزد جنگلیان دوباره موضوع اصلی شد. این بار البته علیه ارتش انگلیس.

مجدد آن نمی بیند. اما لازم است روایتی که بهاء الدین املشی که در سویه ی جناح سنتی و محافظه کارتر تشکیلات جنگلیان در کنار حاج احمد کسمایی ایستاده و انگشت اتهام را در این تغییر و تحولات به سوی حسین خان کسمایی گرفته و در بحث ما نیز روشن کننده است به اجمال باز گوئیم.

بهاء الدین املشی (معروف به میزان) که خود یکی از اعضای اصلی اولیه ی جنگلی ها و «هیئت اتحاد اسلام» یعنی بنیانگذار جنبش جنگل بود، آن گونه که خود می گوید، احتمالاً در اواسط بهار سال ۱۲۹۷ خورشیدی به عبارتی یک سال پس از استقرار تشکیلات جنگل در کسما و گوراب زرمیخ، در اثر گرفتاری های شخصی، دو ماه از کسما و گوراب زرمیخ، یعنی مرکز اصلی تشکیلات در حال تحول جنگلی ها، دور بوده و زمانی که پس از دو ماه دوباره به کسما بازمی گردد، تحولات بسیاری را در نیروهای اجتماعی و سیاسی و ساختار نهادی تشکیلات جنگلی ها مشاهده می کند که او آن را «به کلی برخلاف سابق» می نامد. از آنجایی که املشی در این زمینه با حاج احمد هم نظر نشان می دهد، می توان گفت که این تحولات به قول او «به کلی برخلاف سابق» همان تحولاتی است که حاج احمد کسمایی هم آن را بر نمی تابد و روند جنبش جنگل را با آرزوهای اولیه ی خود که جدّ و جهدی فراوان برای سازماندهی آن در کسما داشت، همسو نمی دید. املشی با بیان این تغییرات در درون تشکیلات جنگل، به تنه و طعنه ای تلخ و گزنده از آن یاد می کند: «بعد از دو ماه [از اواسط یا اواخر بهار ۱۲۹۷ خ] دوباره به وسیله انوشیروان خان طالبش که از طرف جنگل نایب الحکومه لنگرود و رانکوه بود به کسما احضار شدم و **وضع کسما را به کلی برخلاف سابق دیدم**. جمعی مردم خلق الساعه، فرزندان روز که در همه زمان، دورِ دیگرِ آش پخته جمع می شوند و پزندگان اش را گرفته و محروم می کنند. در کسما و گوراب زرمیخ (دو مرکز نفوذ حاج احمد و میرزا کوچک) جمع شده، سنگ محبت میرزا کوچک و دسته دیگر سنگ محبت حاج احمد را روی دل پر از محبت خود می کوبیدند. از آن جمله **میرزا حسین خان کسمایی** آزادی خواه دوره اول مشروطیت که با دعوت و صلوات و سلام وارد جنگل شد. این دسته تازه وارد و تقسیم بندی آنها مرا به یقین وادار نمود که این مخصوصاً از طرف **متنفذین رشت مقیم تهران** مأموریت دارند که به وسیله نفاق، جنگل را منحل نمایند. اول به جمله «**هیئت اتحاد**

اسلام» ایراد نموده و ایراد لفظی گرفتند و چند نفر آخوند و سیدی که در رأس سیاست جنگل بودند [را] مسخره کردند. بالاخره به خیال خود به اصلاح بزرگی نایل، جمله «هیئت اتحاد اسلام» را تبدیل به جمله «کمیته اتحاد اسلام» نمودند و گفتند دنیای تازه، دیگر افکار کهنه را نمی‌پسندد، سخن نو آر که نو را حلاوتی است دگر. این دسته، آن قدر حرف‌های ابله‌پسند و سامعه‌فریب زدند تا مردان ساده و بسیط افراد جنگل بالاخره، کلمه «کمیته» را به خواطر [به خاطر] متجددین و «اسلام» را برای خاطر ما کهنه پرستان باقی گذاشتند» (املشی، ۱۳۵۲: ۲۲۳ همه جا تاکید از ماست).

گفته‌های بهاء‌الدین املشی به اندازه‌ی کافی گویاست و نشان می‌دهد تحوّل‌ی که املشی آن را از چشم «متنفذین رشت‌مقیم تهران» که به ماموریت حسین خان کسمایی می‌بیند، چه نوع تحوّل‌ی در تشکیلات جنگل است. او روشن می‌کند که در رأس این تقابل، حسین خان کسمایی را بیش از دیگران مؤثر و مقصر می‌داند. اما از کوچک خان که در راس این جریان قرار داشت سخنی به میان نمی‌آورد و طوری وانمود می‌کند که گویا در این تغییر و تحولات حسین خان کسمایی همه کاره بوده و کوچک خان را به دنبال خود می‌کشید. املشی به خوبی می‌داند که حمله به کوچک خان برایش هزینه‌ی فراوان دارد. از این رو فقط روی حسین خان کسمایی متمرکز شده و به او که نزدیک‌ترین فرد به کوچک خان است، حمله می‌کند. اما ما می‌دانیم که این زمان کوچک خان از منظر گوناگون از اقدامات حاجی احمد در تشکیلات جنگل نگران بود. به عنوان یک نمونه گویا حاجی احمد وقتی دید که در طول سال‌های ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ خورشیدی یعنی زمانی که تشکیلات جنگل در کسما و گوراب زرمیخ استقرار یافته بود، جریان جنگل به تدریج با حضور مشروطه خواهان سکولار و رادیکال روز به روز به سمت سوی خاصی هدایت می‌شود، او نیز شروع کرد به آوردن افراد سنتی به جنگل تا جناح خود را در تشکیلات جنگل تقویت کند. در همین راستا بود که یک بار کوچک خان متوجه شد که حاج احمد کسمایی، مجتهد معروف گیلان سید محمود روحانی داماد حاج ملا محمد خمایی و گروهی دیگر از روحانیون سنتی را به کسما دعوت کرده است. کوچک خان از دیدن این افراد سخت برآشفته و به حاج احمد گفته بود: «حاج آقا، آخوند بازی را ول کن. اینجا دربار شاه سلطان حسین نیست» [!] (صادق مهرنوش ۱۳۹۸:

۱۵۹). بنابراین حمله‌ی املشی به تنها حسین خان کسمایی به طور مشخص یک تاکتیک بوده و خود نیز می‌دانست که کوچک خان و حسین خان کسمایی به صورت متحد جریان مدرن تشکیلات جنگل را هدایت می‌کردند^{۱۰}.

چنان که گفته شد، این زمان حسین خان کسمایی عضو حزب دموکرات ایران بود. حسین جودت که خود این زمان در رشت مسئول کمیته‌ی حزب دموکرات ایران بود می‌نویسد که پس از پیروزی‌های اولیه‌ی جنگلی‌ها بر روسیه‌ی تزاری: «عده‌ی زیادی از روشنفکران و آزادی‌طلبان به جنگل علاقه‌مند شدند. از جمله کمیته‌ [حزب] دموکرات رشت بود که به پیروی از دموکرات‌های مرکز، می‌بایستی با هر جنبشی که منجر به نجات ایران می‌شد همراهی کنند. کانون جنگل نیز در آن هنگام جنبشی برای خلاصی از زیر بار استبداد روس‌های تزاری و انگلیسی‌های استعمارگر بود. اعضای کمیته‌ دموکرات در رشت عبارت بودند از میرزاعلی آقا چائیچی، نعمت‌زاده، میرزاعلی اکبر نهاوندی [پدر هوشنگ نهاوندی]، **میرزا حسین خان کسمایی** و میرزا محمد علی خان پیربازاری و عمیدالملک. روزنامه‌ ارگان کمیته‌ مذکور [در رشت] روزنامه‌ «بیداری» بود که امتیاز آن را نویسنده [حسین جودت] برعهده داشت» (جودت، ۱۳۵۰: ۵۱-۵۲ تاکید از ماست).

در هر حال چنان که می‌دانیم، این تقابل بین دو جناح تشکیلات جنگل سرانجام شش ماه بعد در اسفند ۱۲۹۷ خورشیدی به جدایی حاج احمد کسمایی انجامید و تشکیلات جنگلی‌ها به رهبری کوچک خان و احسان‌الله خان و خالوقربان مجبور شدند از فومنات به مرکزیت کسما و گوراب زرمیخ برچیده و دست به یک راهپیمایی بی سرانجام بزنند که در نهایت با تسلیم شدن دکتر حشمت و بازگشت پراکنده‌ی جنگلیان به آلیان فومن، مرکز تشکیلات جنگل نیز از کسما - گوراب زرمیخ به زیده و کیش دره یعنی روستاهای زیر اقتدار حسن خان آلیانی که این زمان رئیس ایل آلیان نیز بود، انتقال یابد.

حسین خان کسمایی در کنار کوچک خان بعد از تسلیم حاجی احمد

^{۱۰} . کوچک خان، املشی را نیز در جناح حاجی احمد می‌دید. به عنوان مثال نگاه کنید به شرح برخورد غیر معمول کوچک خان با املشی در شهر املش، هنگام فرار از فومنات و راهپیمایی به سوی تنکابن (ناصر عظیمی ۱۳۹۹: ۱۴۱).

صادق کوچکپور در گزارشی که از مراسم نوروز سال ۱۲۹۸ خورشیدی یعنی اندکی پس از تسلیم شدن حاج احمد و حدود دو هفته قبل از آغاز راهپیمایی جنگلیان از فومنات به شرق گیلان به دست داده، نشان می دهد که حسین خان کسمایی به قول بهاء الدین املشی در مرکز و کانون این تحولات قرار داشت. ما می دانیم حسین خان کسمایی از اعضای برجسته ی اجتماعيون عاميون و کمیته ی ستار در گیلان و این زمان عضو حزب دموکرات ایران بود. ماهمچنین می دانیم که او این زمان پس از اقامت چند سالی از فرانسه به ایران بازگشته بود و سخت پیش از پیش تحت تاثیر انقلاب فرانسه قرار داشت. او در مراسم رژه ی مجاهدین جنگل از مقابل کوچک خان در گوراب زرمیخ، که در روز عید سال ۱۲۹۸ خورشیدی، (یعنی حدود بیست روز پس از توافق حاج احمد با وثوق الدوله برای تسلیم و کناره گیری کامل او از تشکیلات جنگل) برگزار شده بود، شرکت داشت و سخنران اصلی بود. صادق کوچکپور می نویسد که: « فروردین ماه ۱۲۹۸ در روز عید، میرزا کوچک همه نظامیان را در هر نقطه ای [از فومنات] که بودند به عنوان سلام روز عید در گوراب زرمیخ [و نه کسما] احضار کرد. من هم که فرمانده گروهان سوم و مامور در فومن بودم، شب عید از فومن حرکت و صبح روز عید در گوراب زرمیخ حاضر شدم. در محوطه سربازخانه که مساحت آن ۳۰ هکتار متجاوز بود، نظامیان از پیاده و توپخانه و سواره، صف کشیدند. ابتدا میرزا، سان دید. بعد رژه آغاز شد. عموم نظامیان از برابر میرزا کوچک خان رژه رفتند. پس از رژه، میرزا به هریک از سربازان یک سکه ۵ ریالی عیدی داد. بعد میرزا حسین خان کسمایی نطق غرایی ایراد کرد و

وعده داد که در سال جدید [سال ۱۲۹۸ خورشیدی] فصل تازه ای در تاریخ جنگل باز خواهد شد و با کمک سایر هموطنان، پیشروی های تازه ای آغاز خواهیم کرد.

[در این موقع] نظامیان هورایی ممتد کشیدند و مقارن دو بعد از ظهر این مراسم پایان یافت و هریک از [نظامیان] به جایگاه های خود عودت نمودند» (کوچکپور ۱۳۶۹: ۱۷). این سخنرانی در حضور کوچک خان و اعلام برنامه ی جنگلیان در سال جدید (۱۲۹۸ خورشیدی) و وعده ی کمک سایر هموطنان از جانب او که به قول کسمایی قرار بود فصل تازه ای در تاریخ جنگل آغاز شود و آن هم پس از این که حاج احمد کسمایی از تشکیلات جنگل جدا شده، بسیار معنی دار بود. او وعده می داد که در سال جدید و در غیاب بخش سنتی جنگل قرار است فصل نوینی در تاریخ جنگل با کمک سایر هموطنان آغاز شود. به نظر می رسد که او در نظر داشت تا جنبش جنگل را از خصلت محلی آن بیرون آورده و با پایتخت و نیروهای اجتماعی آن همسو کند و گویی کوچک خان او را سخنگوی این زمان جنبش جنگل منصوب کرده بود. ما می دانیم که دو هفته بعد، جنگلیان در غیاب حاج احمد

کسمایی و فشار دولت و ارتش انگلیس و حملات پی در پی زمینی و هوایی، مجبور شدند که فومناات را ترک گویند و به شرق گیلان بروند و در نتیجه تشکیلات جنگلیان در فومناات فرو پاشید. اما جنگلیان در مسیر فرار خود روز ۱۳ فروردین از فومناات یک چند در «سقالکسر» (سالکسار) یعنی روستای حسین خان کسمایی به احتمال به میزبانی او توقف کردند: «...شب را در شفت توقف کردیم. نزدیک صبح از شفت به سقالکسر حرکت کردیم. یک روز آن جا بودیم و بعد شب از دامنه کوه ها به طرف شاقاجی رفتیم...» (کوچکپور، پیشین: ۱۸).

از همین تاریخ دیگر از کسمایی خبر نداریم. به گفته ی فرزندش جهانگیر کسمایی «پس از انتشار هشت شماره از روزنامه جنگل و اطلاع بر فقدان وسایل پیشرفت برای جنگلیان و سستی و عدم حسن نیست بعضی از اطرافیان مرحوم میرزا، از جنگل خارج و در رشت مقیم شد(جهانگیر کسمایی ۱۳۲۶: ۷۵). جهانگیر کسمایی در این گفته چندان بر صواب نیست و این که حسین خان کسمایی در انتشار هشت شمار از روزنامه ی جنگل مشارکت داشته گویای آن است که او حتا در یادداشت خود برای مجله ی یادگار گوشه ی چشمی هم به روزنامه ی جنگل نینداخته که در آن پدرش از شماره ی دوم تا شماره ی سیزدهم مدیر مسئول روزنامه بوده و نه در هشت شماره. پیداست که او به تصور خود می خواهد برای حسین خان کسمایی در جدایی از جنگل دلایل ویژه ی خود را ارائه کند. اما واقعیت این است که حسین خان کسمایی از پاییز ۱۲۹۶ خورشیدی که دیگر مدیر مسئولی روزنامه را وانهاده بود، همچنان در تشکیلات جنگل تا آغاز بهار ۱۲۹۸ خورشیدی که راهپیمایی جنگلیان از فومناات به سوی شرق گیلان آغاز شد، او در کنار کوچک خان بود. اما با شروع راهپیمایی ناگیر و بی سرانجام جنگلیان از غرب گیلان به سوی شرق گیلان، حسین خان کسمایی از همراهی با کوچک خان باز ماند. این زمان حسین خان کسمایی دیگر چریک نبود که از همراهی با مجاهدین برای راهپیمایی بزرگ و طاقت فرسا که چشم اندازی نیز برای آن متصور نبود(و واقعیت نیز همین را نشان داد) به طرف شرق گیلان همراهی کند. به ویژه این که این زمان سن او نیز به ۶۰ سال نزدیک می شد و از درد کلیه نیز رنج می برد. پیدا بود که عدم همراهی او با فرار مجاهدین جنگل از غرب گیلان به شرق گیلان به معنی جدایی او از کوچک خان نبود. از این رو پس از پیروزی انقلاب جنگل در ۱۴ خرداد ۱۲۹۹ خورشیدی، از حضور او در رشت خبر داریم که از مواضع کوچک خان در مقابل احسان الله خان و بلشویک ها دفاع می کرد و همراه و هم پای کوچک خان بود (به این نکته باز خواهیم گشت).

محفل شعر و ادب حسین خان کسمایی و کوچک خان در گوراب زرمیخ

دست کم می دانیم که از خرداد ۱۲۹۶ خورشیدی که حسین خان کسمایی به تشکیلات جنگلیان در کسما و گوراب زرمیخ پیوست، او تا فروردین ۱۲۹۸ در فومنات در کنار کوچک خان در تشکیلات جنگل حضور داشته و چنان که گفته شد با همکاری و همسویی کوچک خان، منشاء تغییرات بزرگی در تشکیلات جنگل بوده و بهاءالدین املشی نیز از تنها کسی که به طور مشخص در تغییر و تحولات تشکیلات جنگل در این زمان نام می برد، حسین خان کسمایی است که به اعتقاد او در پشت این تغییرات بوده است.

سعدالله درویش که آن زمان در گوراب زرمیخ حضور داشته، تأیید می کند که حسین خان کسمایی و کوچک خان در گوراب زرمیخ همیشه باهم بودند. گفتنی آن که این گفته ی درویش مشخص می کند که حسین خان کسمایی و کوچک خان در این زمان در روستای گوراب زرمیخ و نه در کسما که محل استقرار و نفوذ حاج احمد کسمایی بود، مستقر شده بودند. به گفته ی درویش، آنها در اقامتگاهی در روستای گوراب زرمیخ (که به باور ما در تقابل با کسما یعنی مقر و اقامتگاه حاج احمد کسمایی فعال بود)، به هنگام فراغت در اتاق کوچکی که برای خود فراهم کرده بودند، محفل شعر و ادب ترتیب داده و به ویژه شعرهای حماسی فردوسی را می خواندند. چنان که می دانیم خود کوچک خان هم به شعر علاقه ی بسیاری داشت و گفته اند که او اشعار زیادی از شاعران ایرانی به خاطر داشت و در نوشته هایی هم که از او در دست است، از اشعار شاعران ایرانی زیاد استفاده کرده است. بنابراین می توان گفت که همبستگی بین آنها، هم ریشه های عقیدتی و مبارزاتی و هم ریشه های فرهنگی داشت: «مرحوم میرزا حسین خان کسمایی در گوراب زرمیخ در اتاق کوچکی که در طبقه دوم در زاویه شرق عمارت واقع بود منزل داشتند. مردی بود خوش محاوره و بیانات شیرین و دلنشین داشت. حقیقتاً از بیانات ایشان هر شنونده باذوقی لذت می برد. روزی را به یاد دارم که خالو قربان برای ملاقات مرحوم میرزا آمده بود. موقعی رسید که مرحوم میرزا در اتاق مرحوم میرزا حسین کسمایی بودند. مستقیم [به] آنجا آمد. من هم در همان موقع در اتاق میرزا حسین خان [بودم] و از بیانات دلپذیر مرحوم میرزا [کوچک خان] و مرحوم میرزا حسین خان کسمایی لذت می بردم...» (درویش، ۱۳۷۹: ۷۴-۷۵). درویش می نویسد که آن ها: «مخصوصاً به شاهنامه فردوسی و خواندن آن علاقه فراوان داشتند و برای تهییج و سلحشوری افراد نظامی به کرات در بیتاله [!] بودند که شاهنامه خوانده می شد» (درویش، ۱۳۷۹: ۷۵).

این گفته و نشانه ی دقیقی که سعدالله درویش می دهد، نشانگر آن است که آنان تا چه اندازه به هم نزدیک بودند و بنابراین در اتخاذ هر تصمیمی با هم مشارکت و مشورت می کردند. این گفته

ی بهاء الدین املشی که تنها حسین خان کسمایی را مقصر آن تغییر و تحولات در تشکیلات جنگل می داند بدان معنی است که نمی خواهد و در واقع به دلیل ملاحظاتی نمی تواند کوچک خان را حتا همسو با آن تحولات نام ببرد چه برسد به یکی از مسببان آن.

حسین خان کسمایی پس از انقلاب جنگل

وقتی از «انقلاب جنگل» در این بررسی سخن گفته می شود، منظور ما دوره ای از جنبش و انقلاب جنگل است که پس از راهپیمایی جنگلیان به رهبری کوچک خان و دیگر رهبران جنگل از فومنات به شهر رشت در ۱۴ خرداد ۱۲۹۹ خورشیدی انجام شد و در پی آن رشت و گیلان از حدود ماسال تا کلاچای به دست انقلابیون جنگل افتاد و دو روز بعد با انتشار اعلامیه ای در گیلان یک رژیم جمهوری اعلام شد. این دوره ای است که به باور ما، جنبش جنگل به انقلاب جنگل تبدیل شد و هدف های محوری آن دیگر رفع اشغال نبود که در دوره ی پیش از ۱۴ خرداد ۱۲۹۹ در دستور کار اصلی جنبش جنگل قرار داشت.

چنان که پیش تر نیز گفته شد از حسین خان کسمایی پس از راهپیمایی بزرگ جنگلیان از غرب به شرق گیلان و فروپاشی تشکیلات جنگلیان در کسما و گوراب زرمیخ در فروردین ۱۲۹۸ خورشیدی اطلاع دقیقی نداریم و در واقع هیچ اطلاعی نداریم. به گفته ی فرزندش، گویا «به مدد آخرین حصه ای که از میراث پدری برای او [درسقالکسر] باقی بود به زراعت، ایام میگذراند... ولی در رشت مقیم شد» (جهانگیر کسمایی ۱۳۲۶: ۷۵). نمی دانیم این گفته تا چه اندازه مستند است. با این حال به طور دقیق می دانیم که پس از پیروزی انقلاب جنگل در ۱۴ خرداد ۱۲۹۹ خورشیدی، او در رشت حضور داشته است.

برخوردهای افراطی جناح بلشویکی و احسان الله خان در همان اوایل انقلاب جنگل، سبب شده بود تا او به عنوان عضو سابق از حزب دموکرات ایران شعبه ی رشت که این زمان وارث اجتماعيون عاميون ایران بود در حمایت از کوچک خان به مقابله برخیزد. یقیناً می نویسد که در همین ماه اول انقلاب جنگل (به احتمال در اواخر خرداد یا اوایل تیر ماه ۱۲۹۹ خورشیدی) که فعالیت بلشویک ها افزایش یافته بود: «روزی مرحوم حسین خان کسمایی که یکی از شهیرترین پیشوایان انقلاب مشروطه بود، عده ای از دوستانش را در منزل خود [در رشت] جمع کرد. من هم یکی از دعوت شدگان بودم. پس از صرف چای، مشارالیه نطق مفصلی درباره اوضاع سیاسی و اقتصادی و تجاری گیلان و ضعف دولت میرزا کوچک خان و عملیات

و تبلیغات اشتراکیون نموده و پیشنهاد کرد که برای تقویت دولت میرزا کوچک و جلوگیری از ازدیاد نفوذ اشتراکیون، شعبه حزب دموکرات ایران را تشکیل داده و وارد کارزار سیاسی بشویم... حسین خان چندین جلسه ی دیگر نیز در منزل خود تشکیل داد، ولی موفق به تشکیل کمیته ی حزب دموکرات نگردید» (یقیکیان، ۱۳۸۶: ۱۳۷).^{۱۱} اگر این گفته ی ییقیکیان درست باشد (که هیچ سندی در رد آن نداریم)، کوشش های حسین خان کسمایی در حمایت از کوچک خان و برای مقابله با جناح بلشویکی انقلاب نباید از چشم و نظر آنان مخفی بوده باشد. چند ماهی بعد از این جلسات است که مرگ تراژیک و پرابهام او بعد از فرار از رشت، اتفاق افتاده است (به این نکته باز خواهیم گشت).

رابطه ی «پری و غول»!

چنان که تا کنون دیدیم، رابطه ی حسین خان کسمایی با کوچک خان از آغاز مشروطه تا پایان زندگی حسین خان کسمایی رابطه ای پایدار و دوستی نزدیک بوده است. خود حسین خان کسمایی این رابطه را به رابطه «پری» با «غول» تشبیه کرده است! کسمایی در شعری که به نظر می رسد در سال ۱۲۹۷ و پس از تحولاتی که در تشکیلات جنگل در تابستان این سال روی داد، سروده، ضمن حمله به حاج احمد کسمایی، از جمله می نویسد:

«بشو او ریشا بگو، کار که بی پول نوبوخه (برو به آن ریش بگو که کار بی پول نمیشه)^{۱۲}.
آبه جه، چاه اوسادن، بی دوخالی دول نوبوخه (برداشتن آب از چاه بدون دلو نمیشه).
مردمان، مرا گویدی تو میرزا آرا چکنی؟ (مردم به من می گویند که تو چرا همراه کوچک خانی؟).
بگو او احمقانه، پری که بی غول نوبوخه» (بگو به آن احمق ها که پری بدون غول نمیشه).

در جستجوی مفهوم دقیق این بیت از شعر حسین خان کسمایی و به ویژه این که او چه

^{۱۱} حزب دموکرات ایران (اجتماعیون عامیون سابق) از احزاب سیاسی دوره ی مشروطه در ایران بود که به دست مشروطه خواهان رادیکال تأسیس شد. سیدحسن تقی زاده، ابراهیم حکیمی، محمدتقی بهار، حسینقلی خان نواب، سلیمان میرزا اسکندری، وحیدالملک، سیدمحمد رضامساوات و شیخ محمد خیابانی از رهبران حزب دموکرات ایران در این زمان بودند.

^{۱۲} . به گفته ی کوچک خان، مسئول امور مالی جنگلیان در کسما، حاجی احمد بود. در همین رابطه کوچک خان به ابوالقاسم کسمایی گفته بود: «... در پول هم، من به هیچ وجه دخالت نمی کنم. وجوهات که عبارت از مالیه باشد با خود حاجی احمد است» (ابوالقاسم کسمایی ۱۳۸۰: ۶۹). به نظر می رسد که حاج احمد به عنوان مسئول امور مالی جنگل، در دادن هزینه ی فعالیت های کوچک خان و حسین خان کسمایی در گوراب زرمیخ، در این زمان با توجه به اختلافات بین رهبران مستقر در این دو روستا، امساک به خرج می داد.

منظوری از این شعر در رابطه ی خود با کوچک خان به دست می دهد، نویسنده با سه تن از شاعران و پژوهشگران ادبیات و شعر گیلکی مصاحبه کرد و نظر آنان را در خواست نمود تا در مورد این بیت از شعر حسین خان کسمایی و تعریف این رابطه (رابطه ی پری و غول)، نویسنده و خوانندگان این مقاله را با نظرات صائب شان روشن کنند. دوست ارجمندم آقای محمد تقی پور جکتاجی نوشت:

«در مورد این دو سه بیت حکم کلی صادر کردن بگمانم کار آسانی نیست. میرزاحسین خان را اگر در کسوت یک شاعر انقلابی ببینیم، با توجه به داده های شعر مورد بحث، باید گفت که این شعر راوی یک واقعه تاریخی است که به تثلیث سیاست حاج احمد و کوچک خان و خودش برمی گردد. اما در این شعر، کوچک خان و حسین خان، کدام یک پری و کدام یک غول است؟ لابد میرزا به خاطر هیئت و هیبت جنگلی اش حتماً غول است و خودش پری!

اگر منظور از آن ریشو، حاج احمد کسمایی باشد که نمی داند چاره کار پیش برد یک جنبش انقلابی پول است؛ که بیچاره تمام پول و ثروتش را خرج این راه کرد! این شعر در عین سادگی پر از ایهام است. باید فرصتی داد تا شاعر را از منظر یک روزنامه نگار منتقد اجتماعی هم زیر نظر بگیریم. دوره ای که میرزاها، ریش دارها و حاجی های زمانه بر گرده بخشی از مردم محروم سوار بودند و در بلبشوی دوران، تاخت و تاز می کردند. به عبارت دیگر این میرزا با میرزای ما یکی نیست و فرق دارد و داستان غول و پری چیز دیگر و جور دیگری است. لااقل من چنین تصویری دارم».

دوست ارجمند دیگر رحیم چراغی شاعر و پژوهشگر ادبیات و شعر گیلکی نیز با اشاره به دو بیت نخست این شعر کسمایی که در بالا آمد، ابراز نمودند:

« این آغاز شعری ست که مصراعی از آن زبان زد گیلکان در یک سده ی گذشته شده است: «پول بشو کوتر بشو ای وای می گوتر زاکان».

پرسش این است که منظور میرزا حسین خان کسمایی از پری و غول و تعریفی که از رابطه ی خود و کوچک خان ارائه می دهد چیست؟ شعر برخلاف ساخت ظاهری خود، موضوعی را روایت می کند. دریافتن این موضوع به پاسخ پرسش بالا کمک می کند. زنده یاد ابراهیم فخرایی، شعر کسمایی را بدون توضیحی در گزیده ی ادبیات گیلکی (انتشار در سال ۱۳۵۸) آورده است. دریافت مخاطب و پژوهشگر از آن، به رابطه ی کسمایی و میرزا

کوچک می رسد؛ که به تیرگی و تنش گراییده است! در صورتی که، رابطه‌ی کسمایی و میرزا، از دوره‌ی مشروطه دوسویه و دوستانه بوده است. فخراپی در گردآوری شعرهای کسمایی و انتشار آن در مجله‌ی فروغ (۱۳۰۶)، برای برخی شعرها و از جمله این شعر، توضیحاتی ارائه کرده است. از جمله، در پایان شعر نوشته است: «... چون افتخار این ظفرمندی مرهون جانفشانی‌های مرحوم کوچک جنگلی گردیده بود، موقعیت محبوب وی بر دیگران گران آمده و هر کس در صدد بر آمده و جاهت و محبوبیتی برای خویش احراز کند از آن جمله حاجی احمد کسمایی بوده است که بیشتر از دیگران اصرار می‌ورزید و شاعر فقید [حسین خان کسمایی] او را به یالانچی و مرحوم کوچک جنگلی را به ریسمان‌باز تشبیه کرده است». از این‌جا مشخص می‌گردد که، شاعر، شعر را از زبان حاجی احمد کسمایی روایت می‌کند: «بشو او ریشا بگو»، اشاره و پیام حاجی احمد به و برای میرزا است. «پری»، به زعم حاجی احمد، خود او (حاجی احمد کسمایی) ست و «غول»، میرزا کوچک خان جنگلی. کوچک خان در روایت اعتراضی حاجی احمد، «لافندباز» (بندباز) و پهلوان میدان نمایش است و، موقعیت حاجی احمد به وضعیتی «یالانچی»، دلچک و مقلد همان میدان، تنزل پیدا می‌کند. ظاهراً میرزا حسین خان کسمایی، پس از این بیت و از بیت «سیلی امرانتانی سرخا کودن...» [با سیلی نمی‌توانی سرخ کنی]، وارد متن می‌شود و، به بینش و نگاه تقابلی حاجی احمد کسمایی پاسخ می‌گوید.

بدین ترتیب نظر آقای رحیم چراغی با ارجاع به نظر فخراپی این است که حسین خان کسمایی، رابطه‌ی پری و غول را از دید حاج احمد گفته است و بنابراین در این شعر، پری همان حاج احمد و غول کوچک خان است.

دوست گرانقدر دیگر، محسن آریاپاد شاعر و پژوهشگر ادبیات و شعرگیلکی هم در خصوص این بیت از شعر حسین خان کسمایی به نویسنده نوشت:

«شعرهای زنده‌یاد میرزا حسین خان کسمایی، از نوع آفرینه‌های سمت و سو دارانه است. این بیت مورد نظر در منظومه‌ی آمده که از نمونه شعرهای رو شنگرانه‌ی کنایی و طعنه‌آمیز آن شاعر دانشمند است که در محتوای آن سروده، به چند نفر از نزدیکان و اعضای جنبش جنگل، که نقش اختلاف‌اندازی و فتنه‌گری داشتند، رو شنگرانه، در پوشش کنایه، هشدار داده است. در مصراع دوم بیت دوم هم، پیام عمومی می‌دهد به نادان‌ها، مبنی بر این‌که: اجتماع، بدون غول (دیو) و (پری)، معنا ندارد. چون برخی از باشندگان کوه‌ی خاک، از

جمله مسلمانان، بر این باورند که موجوداتِ کره‌ی زمین، چهار دسته‌اند: ۱- انسان ۲- غول (دیو) ۳- جن ۴- پری.

از سه نمونه‌ی اخیرالذکر، (غول‌ها)، پست‌ترین موجودات و (پری‌ها)، بهترین نمونه‌اند. و پیام‌شاعر، در پوششِ استعاره‌ها، در وجه‌هشدار، این‌ست که اگر «میرزا کوچک‌خان» پری‌اندیشانه گام برمی‌دارد، شاعرِ پیام‌دهنده [حسین خان کسمایی]، غول است و جنسِ متعارض دارد (یعنی خود را به صورت آبرونیک، دیو، معرفی می‌کند). و به پدیده‌ی (هشدار)، و جاهتِ جزمی می‌دهد. از شعرهای به‌ظاهر ساده‌ی «میرزا حسین خان»، نمی‌توان سرسری و بدون سفیدخوانی، گذشت.

پیدااست از منظرهای دیگری هم می‌توان به این شعر کسمایی نگریست و منظورش را از این رابطه تبیین کرد. اما آن‌چه از نظر نویسنده‌ی این‌سطور از این شعر آشکار است این است که حسین خان کسمایی رابطه‌ی خود با کوچک‌خان را وثیق و جدانشدنی معرفی کرده و از این‌که دیگران این رابطه را زیر پرسش گرفته‌اند با خشم و خروش پاسخ گفته است.

مرگ تراژیک و پر ابهام کسمایی به هنگام ویرانی شهر رشت

چنان‌که گفته شد تنها خبری که از حسین خان کسمایی از طرف یقین‌کبان بعد از پیروزی انقلاب جنگل در ۱۴ خرداد ۱۲۹۹ به دست داده شده، این بود که او در رشت در تدارک تشکیل «حزب دموکرات ایران» شعبه‌ی رشت برای مبارزه با تندروی‌های جناح دیگر جنگلیان بوده است. اما به نظر می‌رسد پس از رفتن کوچک‌خان از رشت به فومنات در ۱۸ تیرماه ۱۲۹۹ خورشیدی در اعتراض به اقدامات تندروانه‌ی جناح بلشویکی انقلاب جنگل، کسمایی بیش از پیش تنها شده و در شرایط دشواری قرار گرفته بود. می‌دانیم که تنش‌ها از این زمان در شهر رشت بین هواداران باقی‌مانده‌ی کوچک‌خان به ویژه با هواداران احسان‌الله‌خان و حزب کمونیست ایران به رهبری آوتیس سلطانزاده که در تدارک گرفتن تمام قدرت بودند، بالا گرفت. سرانجام چنان‌که می‌دانیم با روی کار آمدن دولت به رهبری احسان‌الله‌خان و برکناری رسمی کوچک‌خان از کمیسری انقلاب جنگل و جانشین شدن آن‌که در ۹ مرداد ۱۲۹۹ در رشت صورت گرفت، رشت به تدریج دستخوش حوادث خونینی شد. انقلاب جنگل که رهبر کارزماتیک خود کوچک‌خان را در رشت از دست داده بود، از این زمان به حوادث ناخواسته و خونباری سوق داده شد. نخست در کمتر

از یک هفته بعد، بازار رشت در روز ۱۵ مرداد ۱۲۹۹ آتش گرفت و به کلی سوخت. این مصیبت بزرگی برای تمام شهر و ضربه‌ی روحی بزرگی به ساکنانش به ویژه بازاریان به خاطر نابودی قلب اقتصاد این زمان یک شهر تجاری مدرن وارد کرد و همچنین به صورت آبی، دسترسی به مواد غذایی و دیگر کالاها را دشوارتر نمود. دو هفته بعد از آن در ۲۹ مرداد ۱۲۹۹، رشت در غیاب کوچک خان در حمله‌ی برق آسا و بدون آن که نیروهای تحت رهبری دولت احسان الله خان و هم پیمانانش بتوانند عکس العملی مناسب داشته باشند، توسط قزاقان دولتی به تصرف درآمد و رهبران دولت انقلابی به همراه ارتش سرخ مستقر در رشت به ناگزیر به انزلی عقب نشستند ولی دو روز بعد با جنگ و گریز و بمباران ارتش سرخ در اول شهریور دوباره بازگشتند و رشت را از دست قوای دولتی پس گرفتند. مردم رشت که از قوای دولتی استقبال کرده بودند از بیم انتقام جویی از انقلابیون، همراه با عقب نشینی قوای دولتی و خروج آنان از رشت، سراسیمه دست به فرار گسترده از شهر زدند و در این فرار، گروه زیادی از آنان به روستاهای اطراف شهر رشت و بقیه به طرف قزوین و تهران فرار کردند. گفته می‌شود که دو سوم جمعیت ۶۰ هزار نفری رشت سراسیمه از شهر فرار کرده بودند. این فاجعه‌ی بزرگ برای شهر بود. انقلابیون که از انزلی بازگشته بودند، حدود یک ماه یعنی در تمام ماه شهریور، رشت را در اختیار خود داشتند. اما دوباره قزاقان دولتی در ۳۰ شهریور بازگشتند و شهر را با جنگ و جدالی سخت دوباره از دست انقلابیون رشت بازپس گرفتند و دوباره همان داستان حمله‌ی اول تکرار شد و انقلابیون به طرف انزلی عقب نشسته و پس از یک ماه یعنی در ۳۰ مهر و پس از بمباران‌های شدید شهر بین ارتش سرخ و قوای انگلیسی به پشتیبانی از دو طرف و بر جای گذاشتن ویرانی‌های وسیع در شهر رشت، دوباره شهر به دست انقلابیون جناح بلشویکی پس گرفته شد. این بار نیز ساکنان باقی مانده و بازگشته به شهر، پس از خروج قوای دولتی، دست به فرار به اطراف شهر رشت و به سوی قزوین و تهران زدند^{۱۳}. به نظر می‌رسد که حسین خان کسمایی در طی همین حوادث خونینی که شهر را پر آشوب و ویران کرده و همه چیز تحت الشعاع جنگ و کشتار و ویرانگری قرار داشت و کوچک خان یار دیرینش نیز فرار کرده و در جای دوری از فوئنت مستقر شده بود، فوت کرده است. زیرا معتقدیم که در چنین شرایط غوغا و هیاهو بود که هیچ خبر دقیقی از تاریخ در گذشت او به دست داده نشده است. حتا فرزند او جهانگیر کسمایی فقط می‌نویسد که: «به سن ۵۴ [سالگی] در تابستان ۱۲۹۹ شمسی در رشت در گذشت»

^{۱۳} . عین السلطنه که این زمان در شهر قزوین بوده، وضعیت تاسف بار فراریان رشت به قزوین از حمله‌ی اول و دوم را در یادداشت‌های روزانه‌ی خود به تفصیل توضیح داده است (عین السلطنه، ج ۷، ۱۳۷۴: ۵۷۰۲ - ۵۷۳۳).

جهانگیر کسمایی (۱۳۲۶: ۷۵) ۱۴.

ابراهیم فخرایی در یک روایت مغشوش از حمله ی «کردهای مسلح خالو قربان»! که منجر به مهاجرت کسمایی به تهران شده، می نویسد: «در مهاجمه کردهای مسلح خالو قربان به رشت، همراه مهاجرین گیلانی به تهران رفت و در مدرسه صدر [؟] بیتوته کرد و او را مکرر دیدند که با یک عباى نازک تابستانی و گیوه در تهران راه می رود... در پایان عمر، در مزرعه شخصیش واقع در سقالك سر شفت می زیست و به سال ۱۲۹۹ ه. ش در رشت به مرض کلیه در سن ۵۹ سالگی در گذشت و با تجلیل فراوان [!] در جوار بقعه سلیمان داراب مدفون شد» (فخرایی ۱۳۷۱: ۲۶۴ - ۲۶۵). فخرایی مشخص نمی کند که در کدام حمله ی انقلابیون به رشت، او از شهر فرار کرده و به تهران رفته است. در حمله ی اول یا حمله ی دوم؟ فقط او از حمله ی کردهای مسلح خالو قربان یاد می کند. اما عین السلطنه که حسین خان کسمایی را می شناخت، در روزنامه ی خاطرات خود می نویسد که او را بعد از فرار از رشت در ۱۷ ذیحجه ۱۳۳۸ قمری برابر ۱۰ شهریور ۱۲۹۹ خورشیدی در مسجد شاه قزوین که عین السلطنه نیز در آن جا حضور داشت در حین سخنرانی دیده است: «امروز در مسجد شاه، میرزا حسین خان کسمایی که حالیه عمامه گذاشته، نطق مفصلی کرد. بعد عباى خود را پس گرفته [کنار زده] و بدن لخت خود را نشان داد که این قسم فرار نموده است» (عین السلطنه ۱۳۷۴، ج ۷: ۵۷۰۸). او سپس در یادداشت روز ۲۳ ذیحجه یعنی ۱۵ شهریور ۱۲۹۹ خورشیدی می نویسد که کسمایی از قزوین به تهران رفته است: «میرزا حسین خان [کسمایی به طهران رفت. یک شب خانه میرزا علی اکبر خان کانطوری دعوت شده بود. من [هم] بودم. بالاخره حرفش هم با میرزا عنایت الله خان درست در نیامد. قهر کرد، رفت [تهران]» (عین السلطنه ۱۳۷۴، ج ۷: ۵۷۰۱۸ - ۵۷۰۹). بر پایه ی یادداشت های روزانه ی عین السلطنه اکنون می دانیم خبر بی ماخذی که فخرایی می دهد مبنی این که او را در تهران با مهاجرین (فراریان) دیده اند، مربوط به بعد از حمله ی اول قوای دولتی و بعد از خروج آنان از رشت بوده است که او ابتدا به قزوین و پس از چند روز به تهران فرار کرده است. یادداشت عین السلطنه نشان می دهد که کسمایی این زمان در شرایط دشواری قرار گرفته و کلافه و عصبی به نظر می رسید ولی نطق های مفصل خود را فراموش نکرده بود!

^{۱۴} . جهانگیر کسمایی (۱۲۹۱ - مرداد ۱۳۴۸ خ)، خود نیز در ۵۷ سالگی فوت کرد (میترا راعی نوه ی دختری جهانگیر

کسمایی در مصاحبه ی تلفنی با نویسنده). خانم راعی به نویسنده گفت که ما نیز تاریخ روز و ماه فوت حسین خان کسمایی را نمی دانیم و فقط می دانیم که در تابستان ۱۲۹۹ خورشیدی فوت کرده است.

بنابراین عین السلطنه، رد پای او را از ۱۰ تا ۱۵ شهریور ۱۲۹۹ در قزوین به ما می دهد که از رشت فرار کرده و پس از چند روز اقامت در قزوین در ۱۵ شهریور ۱۲۹۹ خورشیدی به تهران رفته است. اما اگر بپذیریم که او در تابستان ۱۲۹۹ خورشیدی در گیلان فوت کرده (که همه ی منابع بر آن توافق نظر دارند)، او باید بعد از رفتن به تهران به سرعت به گیلان بازگشته باشد. می دانیم که در طول شهریور که او از شهر فرار کرده، شهر رشت در دست انقلابیون هوادار احسان الله خان و بلشویک ها بود. در این صورت او احتمالاً این زمان با توجه به کوشش هایش در دفاع از کوچک خان، تمایلی به بازگشتن به شهر رشت نداشت که از آن برای دور ماندن از انتقام فرار کرده بود. شاید او پس از بازگشت از تهران به گیلان، بدون وارد شدن به شهر رشت از همان رودبار و رستم آباد به روستای خود سقالكسر رفته باشد. فخرایی باز هم در یک خبر بی ماخذ می گوید که کسمایی را با تجلیل فراوان در جوار بقعه ی سلیمان داراب دفن کردند. مشخص نیست این تدفین با تجلیل فراوان، آن هم در آن هیاهوی شهریور ۱۲۹۹ را چرا هیچ کس جز فخرایی به یاد ندارد و بستگان او حتا فرزندش که در باره ی او در سال ۱۳۲۶ در مجله ی یادگار مطلب نوشته، ذکری از آن نکرده است. مرگ او در زمانی اتفاق افتاده که کوچک خان نیز این زمان در آلیان و زیده در فومنات نمی توانسته کمکی به تدفین او در رشت کرده باشد. چون این زمان حیدرخان عمواغلی که برخلاف انقلابیون مستقر در رشت با کوچک خان همدلی داشت هنوز به گیلان نیامده بود تا کوچک خان توانسته باشد با همیاری حیدرخان برای او مراسم تدفین باشکوه آن گونه که فخرایی گفته، ترتیب داده باشد.^{۱۵} اگر بپذیریم که او در تابستان ۱۲۹۹ خورشیدی در گیلان در گذشته است، به احتمال او باید در اواخر شهریور به طور مستقیم از تهران به روستای خود سقالكسر رفته و بلافاصله در آن جا فوت کرده باشد. چرا که معتقدیم او این زمان به هیچ وجه تمایلی به آمدن به رشت نداشت که این شهر در ماه شهریور هنوز در دست انقلابیونی قرار داشت که او از آنان فرار کرده بود. اگر گفته ی فخرایی درست باشد که او را با تجلیل فراوان در سلیمان داراب دفن کردند، به احتمال این تدفین باید در فرصتی دیگر که هیچ نمی دانیم چگونه و چه زمانی بوده، صورت گرفته باشد.

معمای حسین خان کسمایی در روستای سقالكسر

^{۱۵} . حیدرخان عمواغلی ۴ ماه بعد در اواخر خرداد ۱۳۰۰ به گیلان آمد و به طور مستقیم از طریق نرگستان یعنی یکی از بنادر کوچک جنوب مرداب انزلی به گیلان وارد شد و به دیدار کوچک خان در فومنات رفت.

تقریباً همه ی منابع گفته اند که حسین خان کسمایی در ملک پدری خود در روستای سقالکسر دست کم برای مدتی ساکن بوده و حتا زراعت کرده است. نویسنده ی این سطور هنگامی که روی کتاب «جنبشی که به انقلاب تبدیل شد» کار می کرد، چند بار به روستای سقالکسر رفت تا رد پای از حسین خان کسمایی بگیرد اما کسانی که در محل با آن ها صحبت شد، او را نمی شناختند. تا جایی که نویسنده می داند تا کنون هیچ پژوهشی نیز در این مورد رد پای به دست نداده است. برای این مقاله نیز نویسنده با معلمی سقالکسری آشنا شد به نام «عزیز الله صفری سقالکسری» متولد اواخر دهه ی ۱۳۲۰ که اکنون در روستای آقا سید شریف ساکن است. او نیز به نویسنده گفت که در سقالکسر، حسین خان کسمایی را نمی شناسد ولی مالک آن ها در سقالکسر، فردی به نام «اردشیر کسمایی» بود که در دهه ی ۱۳۴۰ خودکشی کرد. یادآوری کنیم که اردشیر کسمایی فرزند برادر حسین خان کسمایی یعنی فرزند محمد آقا کسمایی مترجم کنسولگری روسیه در رشت بود که گفته می شود با حسین خان کسمایی از نظر سیاسی سخت مخالف بود و به گفته ای، محمد کسمایی در صدد بود برادرش حسین خان را دستگیر و تحویل کنسولگری روسیه بدهد و هنگامی که حسین خان کسمایی در پاریس بود، او از عایدات ملک پدری او چیزی به او نمی داد (میثم عبدالهی ۱۳۹۳ : ۲۸۱). صفری به نویسنده گفت که نام اردشیر کسمایی در نسق زارعین سقالکسری دیده می شود ولی او نام حسین خان کسمایی را تا کنون در نسق ها ندیده و نمی شناسد. برای نویسنده معما بفرنج تر شد. عزیر الله صفری بعد از چندی نویسنده را با «سید نقی بهاری» که اکنون در سقالکسر ساکن است آشنا کرد که متولد اوایل دهه ی ۱۳۲۰ است. در مصاحبه با او مشخص شد که پدر او ارتباط نزدیکی با خانواده ی کسمایی ها در سقالکسر داشت. او به نویسنده گفت که «خورشید» دختر حسین خان کسمایی را دیده و می شناسد و حتا گفت که به یاد دارد که در دهه ی ۱۳۳۰ هر تابستان، خورشید به سقالکسر می آمد و برای مدتی در خانه ی پدرش که از دهقانان مرفه ی روستا بود اقامت می کرد. او گفت که خورشید دست کم وارث بخشی از زمین های پدرش در سقالکسر بوده است، اما به تدریج قسمتی از زمین هایش را در دهه ی ۱۳۳۰ به زارعین و دهقانان محلی و از جمله پدرش فروخته است. بقیه ی زمین هایشان نیز بعد از اصلاحات ارضی بین زارعین تقسیم شد. اما او از جهانگیر و صنوبر یعنی دیگر پسر و دختر حسین خان کسمایی اطلاعی نداشت و آن ها را نمی شناخت ولی از افرادی چون جهاندار و جهانبخش و اردشیر و پرویز... سخن گفت که همه از کسمایی ها و مالکان سقالکسر بودند و تاکید داشت که کسمایی ها در این روستا از سیزده وارث

تشکیل می شدند و اغلب به روستای سقالکسر رفت و آمد داشتند (مصاحبه ی تلفنی با بهاری)^{۱۶}. در بررسی های بیشتر، نویسنده با خانم سیمین (صدیقه) گیگاسری یعنی یکی از نوه های خورشید دختر حسین خان کسمایی آشنا شد. خانم گیگاسری در مصاحبه با نویسنده گفت که پس از اصلاحات ارضی هنوز مادر بزرگش خورشید در روستای سقالکسر دارای مقداری زمین بود و با این روستا ارتباط داشت. به عنوان مثال او به نویسنده گفت که در سال ۱۳۴۸ اداره ی دارایی گیلان پس از فوت خورشید کسمایی در شهریور ۱۳۴۷، طی ارسال برگه ای تحت عنوان رونوشت گواهی مالیات برارث برای مادرش (که وارث او بوده است)، زمین های متعلق به خورشید در روستای « سالکسار»^{۱۷} (سقالکسر) را برابر ۹ هکتار ذکر کرده که با مشخصات سنگ اصلی ۲۰ بخش ۴ شهرستان رشت در قریه ی سالکسار واقع شده بود^{۱۸}. بدین ترتیب مشخص می شود که هنوز بعد از مرحله ی اول و دوم اصلاحات ارضی نیز بخشی از زمین های به ارث رسیده به خورشید دختر حسین خان کسمایی در اختیار او بوده است (سیمین گیگاسری در مصاحبه با نویسنده در اول تیر ماه ۱۴۰۰).

بر پایه ی این داده ها، اکنون می دانیم که خورشید دختر حسین خان کسمایی دست کم تا اواخر دهه ی ۱۳۴۰ وارث بخشی از زمین های او در روستای سقالکسر (سالکسار) بوده و تا اواسط دهه ی ۱۳۴۰ یعنی تا زمان مرگش به این روستا نیز رفت و آمد داشته است. خورشید همان دختری است که در عکس معروف حسین خان کسمایی با همسرش در پاریس در بغل مادرش شمس الملوک دیده می شود (تصویر ۴).

^{۱۶} . با تشکر از مسعود صالحی دوبختری که آشنایی نویسنده با آقای صفری معلم سقالکسری را فراهم کرد و تشکر از آقای صفری که سبب آشنایی با آقای سید نقی بهاری شد و سپاس از آقای بهاری که اطلاعات مهمی به نویسنده داد که می تواند نقطه ی عزیمتی برای پژوهش های بعدی باشد. از سرکار خانم میترا راعی نیز سپاسگزارم که زمینه ی مصاحبه با سرکار خانم سیمین گیگاسری را فراهم کرد.

^{۱۷} . سیمین گیگاسری که متولد ۱۳۳۶ است می گوید که یک بار در اوایل دهه ی ۱۳۴۰ در دوران کودکی به روستای سقالکسر رفته است. او به نویسنده گفت که اسم «سقالکسر» را نشنیده و او فقط روستای مادر بزرگش خورشید را به نام «سالکسار» می شناسد.

^{۱۸} . با تشکر از سرکار خانم سیمین گیگاسری که بخشی از این رونوشت گواهی مالیات بر ارث را از پشت تلفن برای نویسنده قرائت کرد.



تصویر ۴. تصویر حسین خان کسمایی همراه با همسرش شمس الملوک و فرزند اولش خورشید در پاریس در تاریخ ۱۴ ژوئن ۱۹۱۴ میلادی برابر ۲۴ خرداد ۱۲۹۳ خورشیدی (مأخذ اطلاعات: هدایتی خوشکلام ۱۳۸۹، تصویر از «میترا راعی» نوه ی دختری جهانگیرخان کسمایی و ارسال آن به گروه واتس‌آپی میرزا حسین خان کسمایی به مدیریت فریدون شایسته و همکار).

منابع:

۱. آریپاد، محسن (مصاحبه ی اینترنتی)
۲. اعظام قدسی، حسن (۱۳۴۲)، خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صدساله، چاپخانه حیدری
۳. اوسینکو، لئو آلکسیویچ (۱۳۹۵)، یادداشت های اوسینکو (کنسول روسیه در رشت)، ترجمه افشین پرتو، نشر فرهنگ ایلیا
۴. بهاری، سید نقی (ساکن سقاکسر، مصاحبه ی تلفنی در ۳۱ خرداد ۱۴۰۰)
۵. تقی پورجکتاجی، محمد تقی (مصاحبه ی اینترنتی و تلفنی)
۶. چراغی، رحیم (۱۳۹۷)، سال های آغاز داستان کوتاه در ایران (در باره علی - عمو و داستان های او)، نشر گیلکان
۷. چراغی، رحیم (مصاحبه ی اینترنتی و تلفنی)
۸. خیر الکلام (روزنامه)، شماره ی مورخ ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۲۷ هجری قمری

۹. دشتکی نیا، فرهاد (۱۳۹۶)، ملانصرالدین و انقلاب مشروطیت ایران، جستارهای تاریخی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال هشتم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶.
۱۰. رابینو، ه.ل (۱۳۶۸)، مشروطه گیلان، به کوشش محمد روشن، انتشارات طاعتی
۱۱. راعی، میترا (مصاحبه ی تلفنی در چند تاریخ در خرداد ۱۴۰۰ و همچنین با استفاده از مطالبی که ایشان به گروه واتسابی میرزا حسین خان کسمایی به مدیریت فریدون شایسته و همکاران ارسال کردند).
۱۲. روزنامه جنگل (سال ۱ تا ۴)، به کوشش هادی میرزا نژاد موحد و بهنام رضانی نژاد، نشر فرهنگ ایلیا ۱۳۹۷،
۱۳. روشن، محمد (۱۳۶۸)، مشروطه گیلان (رابینو) و آشوب آخرالزمان (شیخ حسن اولیا)، پیوست ها، به کوشش محمد روشن، انتشارات طاعتی
۱۴. شایسته، فریدون (۱۳۹۹)، بازخوانی یک سند در باره میرزا حسین خان کسمایی، ماهنامه رهاورد گیل، سال سیزدهم، شماره ۷۵ خرداد و تیر ۱۳۹۶
۱۵. صدر هاشمی، محمد (۱۳۳۱)، تاریخ جراید و مجلات ایران، جلد چهارم، نسخه ی الکترونیکی
۱۶. صفری سقاکسری، عزیز الله (مصاحبه ی تلفنی ۱۶ خرداد ۱۴۰۰).
۱۷. ضیایی، وحید (۱۳۸۷)، نشریه ملانصرالدین، مجله پژوهشی یاد، سال بیست و چهارم، شماره ۸۹ و ۹۰، پاییز و زمستان ۱۳۸۷.
۱۸. عبدالمهی، میثم (۱۳۹۳)، آیت الله شهید حاج محمد خمایی، موسسه مطالعات اسلامی گیلان
۱۹. عظیمی، ناصر (۱۳۹۴)، تاریخ گیلان (از آغاز ورود شاه عباس اول به گیلان تا پایان انقلاب جنگل)، نشر فرهنگ ایلیا
۲۰. ----- (۱۴۰۰)، اهمیت «مشروطه ی گیلانی» در نگاه «فریدون آدمیت» (نقد مشروطه ی ایرانی)، <https://anthropologyandculture.com/author/azimi/>
۲۱. ----- (۱۳۹۹)، جنبشی که به انقلاب تبدیل شد (از مبارزه علیه اشغالگران تا تاسیس جمهوری در گیلان)، نشر سپیدرود
۲۲. عین السلطنه-قهرمان میرزا سالور- (۱۳۷۴)، روزنامه ی خاطرات عین السلطنه، ج ۷، به کوشش ایرج افشار و مسعود سالور، اساطیر
۲۳. فخرایی، ابراهیم (۱۳۷۱)، گیلان در جنبش مشروطیت، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی
۲۴. ----- (۱۳۵۸)، گزیده ادبیات گیلکی، ناشر طاعتی
۲۵. ----- (۱۳۹۸)، گیلان در گذرگاه زمان، نشر فرهنگ ایلیا
۲۶. کسمایی، ابوالقاسم (۱۳۸۰)، خاطرات ابوالقاسم کسمایی (بخش دوم)، برگ های جنگل، نامه های رشت و اسناد جنگل، به کوشش ایرج افشار، نشر فرزاد

۲۷. کسمایی، جهانگیر (۱۳۲۶)، شرح حال مرحوم میرزا حسین خان کسمایی، مجله یادگار، سال چهارم، شماره ۴، دی ماه ۱۳۲۶
۲۸. کوچکپور، صادق (۱۳۶۹)، نهضت جنگل و اوضاع فرهنگی - اجتماعی گیلان و قزوین، نشر گیلکان
۲۹. گیگاسری، سیمین (مصاحبه تلفنی با نویسنده در تاریخ اول تیر ماه ۱۴۰۰)
۳۰. گیلک، محمد علی (۱۳۷۱) تاریخ انقلاب جنگل، نشر گیلکان
۳۱. مهرانوش، صادق (۱۳۹۸)، تاریخ جنگل، به کوشش محمد کلهر، شیرازه
۳۲. هدایتی خوش کلام، منوچهر (۱۳۸۹) آشنای غریب، گوشیار
۳۳. ویکی فقه و ویکی پدیا - میرزا حسین خان کسمایی